داد صفات پسندیده داشت بغایت دلیر و شجاع بود و در پیش
صف از همه کس می تاخت هرچند مردم منع میکردند که این قسم
تهور لایق بحال سردار نباشد سود نمی کرد منفعت و در آن
وقت اختیار از من نیست در جهان بخاطر نمیرسد که پیش
آب مقاومت ندارد وی مدت دوازده سال لوای حکومت
در سند افراشته در سنه شش و تسعمایه از فنا سرای دنیا رخت
اقامت بربست بعد از وی پسر وی   قایم مقام
پدر شد جمعیت بسیار و شوکت تمام بهم رسانیده بر سر سلطان محمود
حاکم ملتان آمده ملتان را از تصرف او برآورد و تمام سند را
بی هیچ منازعی در تصرف آورده استیلای تمام بهم رسانید
و قلعه بکر را از تعمیر نمود مستحکم ساخت و قلعه سهوان نیز تعمیر
کرد مدت سی و دو سال بامر حکومت اشتغال نموده در سنه
اثنی و ستین و تسعمایه ودیعت حیات بجان آفرین سپرده

و مصداق این مضمون گردید

هزار قلعه گشودم بیک اشارت دست · هزار فوج شکستم بیک فشردن پای

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت · بقا بقای خدا است ملک ملک خدای

بعد از وی سلسله انتظام التیام مملکت شد انقطاع
پذیرفت چنانکه سلطان محمود و دیگر میرزا
در هنگام استقلال از یکدیگر بمنازعت پرداختند و مابین فریقین گاه
بصلح و گاه بجنگ میگذشت سلطان محمود مدت پنج سال
دیگر بر مسند حکومت استقرار داشت گویند دیوانه سفاک
بود باندک گمانی که نسبت بکسی بهم رسانید خون او ریختی و در سنه
ثمان و سبعین و تسعمایه در وقتی که از افواج قاهره بادشاه
کشورستانی در قلعه گری محصور شده بود بعالم بقا انتقال
کرده است بقلعه تصرف اولیای دولت در مدت چنانکه
در محل خود رقم پذیرفته و میرزا عیسی مدت سیزده سال حکومت

زاده

کرده و در سنه خمس و سبعین و ثمانمایه رخت اقامت بسرای عقبی

بربست بعد از وی پسر بزرگ او [illegible] واسطه رشد

و استعدادی که داشت بر برادر خود خان [illegible] قایم مقام

پدر شد و سلطان محمود بر رسم پدر گاه بصلح و گاه بجنگ

بسر می برد مدت هژده سال حکومت کرده در سنه ثلث و

تسعین و ثمانمایه در دنیا انتقال نمود و امر حکومت به پسر او

[illegible] قرار یافت وی مدت هفت سال بر مسند

و فرماندهی جا داشت و در سنه تسع و تسعین و ثمانمایه که عبارت

قصه نیم منتصر سال تاریخ است بندگان [illegible] شاهی تسخیر

ولایت سند فرمان یافتند و بر کاب ظفر ایات سپه سالار خان

خانان که امروز به سپرداری و سپه سالاری [illegible] بکشور ستانی

تفرد است روانه گشتند چون از همه حیله و تدبیر باز ماند

از راه عجز در آمده در صلح زد و صبیه خود را بمیرزا ایرج خلف الصدق

خانخانان که امروز شیر بیشه معارک و اسفندیار روزگار است
وصلت کرده و استغفاری تقصیرات خود نموده و قرار بندگی
و خدمت داده همراه نواب سپهسالاری متوجه درگاه گردید و در سلک
بندگان انتظام یافت و بر آن آثار صدق و ندامت از ناصیه
احوال او لایح بود ولایت او هم بوی مرحمت شد مدت ده سال
بشرف ملازمت ممتاز بود در سنه عشر و الف در وقتی که بندگان
حضرت تسخیر اسیر و برهانپور تشریف داشتند باجل در گذشت
و جاگیر او به پسر او عنایت فرمودند الان وی دران ولایت
متصرف است

جهان گرچه آرامگاهی خوش است ٭ شتابنده را نعل در آتش است
دو در دارد این باغ آراسته ٭ در و بند از هر دو برخاسته
درو هر دمی نوبری میرسد ٭ یکی میرود دیگری میرسد
درآرد در باغ پیکر تمام ٭ ز دیگر در باغ بیرون خرام

همین دم که داری بشادی بسیج   که آینده و رفته هیچ است هیچ

ذکر سلاطین کشمیر

چنین رسیده است که ولایت کشمیر همیشه در تصرف راجها
بوده و ارتی هم حکومت میکردند تا در سنه عشرین و سبعمائه
که در ایام حکومت راجه سهدیو بود شاه میر نام شخصی نوکر راجه
شده بود و بعد از خدمت کرده اعتبار تمام یافت و چون راجه سهدیو
درگذشت پسر او راجه رنجن بحکومت نشست شاه میرزا وزیر خود
ساخته مدار کار حکومت برو گذاشت و اتالیقی پسر خود که حیدر نام
داشت باو تفویض نمود و چون راجه رنجن فوت کرد راجه اودن
که قرابت او بود از قندهار آمده بحکومت نشست و شاه میرزا که
اتالیقی راجه حیدر بن راجه رنجن میکرد و کابین خود ساخت و دو
پسر او را یکی جمشید و دیگری علی شیر نام داشت اعتبار
داده صاحب اختیار ساخت شاه میرزا دو پسر دیگر بود یکی شیراشامک

ودیگر منذ ان ایام ایشان صاحب واعیه و حالت بودند روی
برادر شاه میر را و پسران و غلبه و استیلا بهم رسانیدند و داعیه
سلطنت کشمیر بر شاه میر قضیه کرد تا انکه شاه میر رکیات کشمیر را
بتصرف خود در آورده اکثری از لشکر کشمیر را بخود متفق ساخت
بعد از آنکه ابیا از عالم درگذشت شاه میر بی مخالف و منازع
بر سریر حکومت و کامیابی تکیه زده در سنه سبع و اربعین و سبعمایه
خود را [illegible] خطاب داده لوای حکومت
و سروری بر افراخت و خطبه و سکه بنام خود کرد و رسوم تعدی
و ستم که از حکام سابق مانده بود برطرف ساخت و آزرده
دلها را دلاسا نموده بخشایش کرد و بر رعایا ابواب احسان
گرفت و چون آثار معدلت و نکونامی او استقرار پذیرفت
و سرانجام مهام جمشید و علی شیر پسران خود گذاشته بفراغ خاطر
بعبادت مولی تعالی مشغول شد تا انکه ازین عالم انتقال نمود

مدت حکومت او سه سال بود بعد از وی اعیان دولت
پسر بزرگ او را که جمشید نام داشت سلطان جمشید
خطاب داده بسروری برگزیده بعلی شیر در محاربه و
جدال گاه غالب و گاه مغلوب بگذرانید مدت یکسال
و چند ماه حکومت کرده درگذشت

بیت

چو دوراه اجل مردوار رو × بجمشید و بضحاک به چه پیرو

بعد از وی برادر کهترش علیشیر خود را
خطاب داده بر تخت نشست و زمام مهام مملکت به برادر خود دینز
شد و در ابتدای عهد او غله فراوان شد و دراخر قحط عظیم
افتاده خلق بسیار تلف شدند وی خراسان را که پامال
ساخته بهم زده استیلا گرفت و نزدیک بیجی پور شهری بنام
خود بنا نمود از احکام مخترعه او یکی ان بود که زنان بدکاره را از
ارث شوهر محروم ساخت مدت حکومت او دوازده سال و شش ماه

و سپهبد ده روز بود بعد از وی را در خود و وی شیراز

خود را [illegible] خطاب داده بر سریر سلطنت تکیه زد وی

صاحب دانش و شجاع بود و اخلاق پسندیده و اوضاع

گزیده داشت ولایت همدان را مالکان قدیم سپهبد لشکر

بکنار آب سند کشیده فدا خان - اگر آن دیار بجنگ آمد

شکست خورد سکنه قندهار و غزنین از وی هراسان بودند

و حالت کرکه تا آن باشش مشهور است بر شاه و لشکر فراوان

برد از مخالفان جمعی عظیم را بقتل رسانید و بقتل هندوکش

در آمد چون سلوک این راه صعوبتی داشت و لشکر محنت کشیده

مراجعت نموده کنار آب سند تا معسکر خود ساخت و در خلال آن

که بعضی از محال متعلقه دهلی را غارت کرده و معاودت نموده بود

و در راه سلطان را ملازمت کرد غنایمی که بدست آورده بود

همه بنظر گذرانید و را انقیاد و اطاعت پسر دعا کم تنبت نیز ملازمت

رسید از غارت و آسیب مملکت خود امان درخواست

حسینی و شهاب پور تغیر فرموده اوست و چون اطراف و

اکناف ممالک مسخر ساخت بقوت حکومت قرار گرفت پسرا

درخورد مندال را ولی عهد خود ساخت و حسن و پسر دیگر

پسر حقیقی او بودند بگفت زن دیگر که با مادر ایشان نزاع داشت

بجانب ملک ومی اخراج کرد مدت حکومت و سلطنت وی

بیست سال بعد از وی مندال خود را بحکم وصیت وی بجانشینی

خطاب کرده بسریر سروری بر نشست اخلاق بزرگی

فراوان داشت و در تنفیذ احکام خود اهتمام بسیار میکرد و برادر

زاده حسن بن شهاب الدین را از دهلی طلب داشته

ولی عهد خود میخواست گرفت و بعضی از اهل غرض او را ازین

داعیه پشیمان ساخته برقیب و بعض حسن قرار یافته یکی از امرا

که برین قرار اطلاع یافت حسن را پیش از رسیدن بکشمیر آگاه ساخت

وهم از راه فرار نموده بلو سرلوت رفت زمین واران آنجا...

گرفته پیش سلطان شمس الدین پیشتاد نزد سلطان قطب الدین دو سیه

منور شد سفرا این خود بودند که سلطان ... زندگانی در بحبیه

مدت حکومت او یازده سال و پنج ماه بود بعد از وی ارکان

و امرای سلطنت قطب الدین پسر کلان او را سلطان سکندر

خطاب داده بر سریر سلطنت اجلاس دادند چون بدرجه کمال عقل

رسید لشکرهای عظیم بهم رسانید و ملک تبت فتح کرد و تمام اطراف

مسخر خود ساخت بس که آوازه جود و سخاوت وی باطراف

عالم رسیده بود علمای عراق و خراسان و ماوراء النهر روی

امید بدرگاه او آورده بودند ازان باز دین اسلام در دیار

کشمیر شیوع و رواج گرفته دوی سراب و تعابیک ... ازو

خود برطرف ساخت و بشکستن اصنام اهتمام تمام کرد و ازین جهت

او را سکندر بت شکن نام کردند و معابد کفار و بتکده ها را از بنیاد

برنداخت از انجمله تبکده بود که هرچند بنا داورا کافتند دمات بنا بیفدندمنات بنا فتند و تبکده دیگر بود که از بنیاد اوشعلهای عظیم برخاست چنانچه همه دیدند وصندوقی برامد دروی بورقی ازمس نوشته دیدند که این تبکده را بعد هزار ویکصد سال سپکندر نام بادشاهی ویران خواهد ساخت چون نوشته را بسلطان معلوم ساختند فرمود کاش این را برظاهر عمارت میکداشتند تا حکم بویرانی نمیکردم محرر سطور می کوید ظاهر آنست که مقصود سلطان ازین کفتن قصد تکذیب منجان بود بودکفتن اگرمن برین قول اطلاعی یافتم بقصد تکذیب آنها حکم بویرانی نمیکردم وچندگاه موقوف میداشتم قول آنها رهسپی شد و در آخر عمر چون بربستر موت افتاد پسران را طلبیده وصیت نمود واز جمله سه پسرمیران خان راکه اکبر اولاد بود خطاب علی شاه داد وسلطنت را باو گذاشت مدت حکومت او بیت

دو سال و نه ماه و شش روز بود بعد از وی چون علی شاه
بتخت ایالت بر نشست با وجود صغر سن صلابت و مهابت او
در دلها در گرفت و مردم در اطراف منقاد حکم او شدند مدت
چهار سال امر وزارت بر سیه بهت که مسلمان شده و وزیر
سلطان سکندر بود کذاشت و چون سیه بهت راه انصاف
و معدلت کم گرفت و دست ظلم و تعدی دراز کرد بسبب بدکرداری
خود با نواع عقوبت آسمانی گرفتار آمده فوت کرد سلطان برادر
خورد خود شاهی خان را بشجاعت و دانائی و انصاف داشت
زمام مهام سپرده جانشین خود ساخت و برادر خورد را که
محمد خان نام داشت باطاعت او وصیت کرده باز زر بسیار
کشمیر را بد بزور راجه جمو که خسر او بود رفت درین ولا بعضی از ارباب
غرض او را از ولی عهد گرفتن برادر پشیمان ساختند راجه جمو
راجه راجوری بمدد علی شاه رفته کشمیر را باز در تصرف او بر آوردند

شاهی خان

شاهی خان کشمیر بیالکوت آمد درین وقت جسرته کهوکهر که در بند

صاحبقرانی بود بعد از وفات صاحبقرانی از سمرقند

آمده و پنجاب تسلط تمام پیدا کرده بود شاهی خان بکمک از

وی بر سر علی شاه بجنگ آمده و از جانبین خلایق بسیار بقتل

رسید آخر علی شاه تاب نیاورده هزیمت خورد شاهی کشمیر آمد

مردم شهر از آمدن وی مسرت گردید مدت حکومت علی شاه

شش سال و نه ماه بود بعد از وی شاهی خان خطاب

سلطان زین العابدین گرفته بر سریر سلطنت برادر استقرار یافت تبت و

و تمام ولایت که در کنار سند واقع است در تصرف آورده

و پنجاب بتمام بقوت لشکر وی در تصرف جسرته کهوکهر در آمد

سلطان زین العابدین مدار مهمات بعهده تدبیر برادر خورد

خود محمد خان نهاده خود بنشر و تنقیح قضایا سعی می نمود و در پی

تحصیل طوایف صحبت داشته اکتساب علوم و احراز فنون اینان

نموده بود در مجلس او اهل دانش از هنود و مسلمانان قریب
جا داشتند در علم موسیقی مهارتی تمام داشت و در نگاهداشت
و تعمیر ولایت آن توفیق که او یافت هیچکس را از حکام کشمیر
دست نداده بود در ولایت هرجا دزدی واقع شدی تاوان آن
بر زمینداران آنجا مقرر بود از این جهت دزدی یک قلم از
مملکت او برکنار بود جرمانه و پیشکش و باج حبوبات از رعایا
معاف داشت و از روی شفقت بر رعایا جریب از آنکه
معهود بود زیاده ساخت و وجه رسیده جوح خاصه خود از کان
مسمی بهم پسیده بود و مزدوران در آنجا کار میکردند و می ساختند
و حکم کرد که هر متاعی را که تجار از اطراف آرند از
عین ماحصل احساب نموده باندک سودی بفروشند
و هر ولایتی را که فتح میکرد خزانه آن بلشکریان عنایت
میداد و خراج موافق پای تخت نهاد و بر فقرا و ضعیفان شال

ویطیوسون بود انجا بکاه و برا برتخت نشاندند ولی مشورت

شهریزاد داد او اسفهسالاری بزرگ بود و از وخشم گرفته

و برفت وار دشیر را بکشت و بپادشاهی نشست توران

دخت پرویز چون بکاشت تا اورا ناگاه زخم زدند هلاک

کردند و مدت ملک اردشیر یکسال و شش ماه بود [illegible]

[illegible] از نسل فارس بن ماسیان بن بهمن است چون

دیگری نیافتند اورا پادشاهی دادند و یکسال و پنج ماه پیش

نزیست [illegible] برد رشت او بترکستان بود

دیا نعان اکابر [illegible] پادشاهی وی دادند باقی عمرش بیش از

سه ماه نبود [illegible] زنی عاقله و عادله بود

و در زمان وی لشکر اسلام خروج کردند و مدت ملک او

یکسال و چار ماه بود [illegible] از نژاد یزدجرد است انتهم

و مادرش از نژاد [illegible] ان و مدت شش ماه پادشاهی

بردند و جماعه بولایت خود رفتند بعد از آن چند گاهی
بی‌ضبط بود و پادشاهی دهلی هرج و مرج شد و در هر جا به و شهر
و قصبه در حدود و دیار را باد یافت و ضبط و ربط ملک و مهم
داماں ولایت بر طرف گشت و ملک دهلی قطعه قطعه شد
و هر قطعه بدست یکی افتاد و بعد از بر آمدن امیر تیمور و رجوع
کردن بولایت خود نصرت شاه در ماه رجب سنه
اثنین و ثمانمایه در خطهٔ میرت آمد و لشکرها که از تفرقه در
آمد مغل پریشان شده فراهم آمد و بر نصرت شاه با جمعیت
تمام در فیروزآباد و دهلی را قبض کرد و شهاب خان را که از
میوات آمده بود اقبال خان سوی برن نامزد در اثنای
راه چند هندو شبیخون زدند و شهاب خان را شهید
گردانیدند اقبال خان از برن برآمده پیلان که همراه شهاب
خان بود ستد و لشکر جمع کرده بر نصرت شاه و بجانب

وسلخ ذی [illegible] نصرت شاه از فیروزآباد برآمده بجانب میوات
رفت و اقبال خان آمده دهلی را قبض نموده و آبادان کرده
و بلاد میان دوآب ضبط کرد و اقطاعات بزرگ در قبض
امرای دیگر ماند چنانکه گجرات در قبض خان اعظم ظفرخان پسر
او تاتارخان و ملتان و دیپالپور در قبض مسند عالی خضرخان و کره
و دلمو و قنوج و بهرایچ و بهار و جونپور در تصرف خواجه
جهان المخاطب بسلطان الشرق ماند و دهلی را اقبال خان قابض
گشت و اقبال خان در سنه اثنین و ثمانمایه بطرف سامانه سواری
کرد و تمام ولایت را فتح نمود و درهمین سال ملک الشرق بمرد
و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده مبارکشاه
خطاب کرد و در سنه ثلاث و ثمانمایه اقبال خان بجانب [illegible]
سواری کرد و بعضی دیار کفار را فتح کرد بعد از ان قنوج رفت
و مبارکشاه از جونپور آمده در مقابل وی بایستاد تا دو ماه

معاش

مقابل یکدیگر بوده هر کدام بجای خود رفت و بعد از آن چون سلطان

محمود بن محمد شاه که بگجرات رفته بود و صحبت او با ظفرخان در نگرفت

نا مراد از انجا برخاسته بشتاب تا دهار رسید و از دهار بسوی دهلی

آمد و اقبال خان باستقبال وی رفته او را بکوشک همایون

در دهلی آورد ولیکن زمام مهام مملکت و حل و عقد امور سلطنت

در دست و تصرف خود داشت سلطان محمود تغلق و صلاح

با وی مضمر داشته او را بجانب قنوج برد تا میان وی و مبارکشاه

صحبت راست کرده خود بجانب مبارکشاه رفته در دفع اقبال خان

تدبیری کند در اثنای آن مبارکشاه در جونپور وفات یافت

و برادر وی سلطان ابراهیم تمامه ممالک آن دیار بدست آورده

اسم بادشاهی بر خود نهاده و استعداد جنگ کرده در مقابله سلطان

محمود اتابکان بقنوج آمد چون نزدیک شد میان یکدیگر جنگ

شد و سلطان محمود بهانه شکار سوار شده بر سلطان ابراهیم رفت

و اقبال خان بجنگی پیش آمد و چون سلطان ابراهیم را طاقت با اقبال

دی نمیکرد و باز بجانب قنوج آمد شاهزاده و مردی ساکن که حاکم قنوج

بود چون نزدیک شد بیرون کرده و قنوج متصرف شد در سنه

خمس و ثمانمایه اقبال خان بر قلعه گوالیور سواری کرد و بسیاری از

علف تلف ساخت و در سنه ثمان و ثمانمایه بطرف ملتان عزیمت کرد

خضرخان استماع این خبر نموده در مقابل اقبال خان ایستاده و درمیان

ایشان جنگها قایم شد آخر فتح خضرخان را دست داد و اقبال خان بقتل

شد روز دیگر بر سر خضرخان تعاقب کرده و مرا بعضی بر سابقه

و امرا که در دهلی بودند سلطان محمود را از قنوج طلبیده و قابض دهلی

سلطان محمود بعد از زوال دولت اقبال خان بفرحی برابر دو سه ماه

چند سال بادشاهی کرده و فرمانروایی نمود و در سنه خمس عشر و ثمانمایه

بدهلی امده و بعیش و عشرت و شادمانی و کامرانی مشغول شد مدت

ایام سلطنت اجل در رسید و مدت عمرش برآمد و بعد از وی بادشاهی

از نواده سلطان فیروز آثار دولتها منقطع گشت بیت

دولت گیتی که عنا گشته است
با که وفا کرد که با ما کند

پادشاهی سلطان محمود بن محمد شاه بن سلطان فیروز شاه بیست
دو سال بود بعد از آن تا ده ماه در دهلی [illegible] امرا و بندگان
محمود با دولت‌خان که از شاهزادهای فیروز شاهی بود بیعت کردند
و در سنه ست عشر و ثمانمایه رایات عالی خضرخان از ملتان بقصد
دهلی آمده بدروازه حصار سیری نزول اجلال فرمود
و دولت‌خان مذکور تا چهار ماه پای داد و جنگ داد و محصور [illegible]
در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمایه رایات اعلی
خضرخان ظلال دولت بر شهر دهلی انداخت و قابض مملکت
شد اگرچه اسم و لقب پادشاهی بر خود ننهاد و لیکن ملک‌گیری
و جهانگیری بر طریقه پادشاهان کرد و بعضی از امرا مناصب
و مراتب افزود و باقطاع و اطراف و ممالک لشکرها [illegible]
و فتحها کرده ملک خیرالدین خانی که بمحامد اوصاف و اخلاق

موصوف عارض ممالک گردانید و خود را به نیابت اعلی کرده

و این حضرت خضرخان مردی صالح و عادل و حلیم و کریم و ... بود ملک

سیادت بود والد او در سلک ملک سلیمان نام داشت ملک مردان

دولت که از امرای سلطان ... بود وی طلب پسر ملک ...

و اقطاع ملتان داشت بجهت سیادت وی و تیمن پسر خوانده

بود و اقطاع ملتان بعد از مردن ملک مردان دولت به پسر صلبی او

ملک شیخ مسلم داشتند چون این نیز بمرد ملک سلیمان

شد بعد از فوت ملک سلیمان فیروزشاه ملتان را بخضرخان

که آثار رشد و نجابت و شهامت و کیاست از فطرت او لایح بود داد

از آن روز باز امر دولت وی قوت پذیرفت چون امیر تیمور

صاحب قران بملک دهلی باز آمد حضرت خان را برگزید و خطه ملتان

بروی مسلم داشت و اقطاع دیپالپور بران افزود تا عاقبت

الامر بادشاهی دهلی نصیب وی شد و در سنه ثمان عشر شاهزاده مبارک

مردم انجا مقدار شیت ... هلاک گشتند والعداعلم

در سنه ثلث وستین وثمنمایه ... برگر ... بود ... ابراهیم

شاه استقلال داشتند روز ادبار پیش امده ز نگا

بکام دیگران شد برادر وی ... را

بحکومت برداشتند واز جهت مخالفت ومنازعت که

ایشانرا یکدیگر بود سال دیگر ... باز ابراهیم شاه

را بر تخت حکومت اجلاس دادند و نایره فتنه وفساد

در کشمیریان همچنان گرم بود و بمدار حکومت حبیب شاه

در سنه خمس وستین شاه ابوالمعالی پیر خوانده حبیب

اشیانی وسید زاده عالی نژاد بود از کلکرانه براه

متوجه کشمیر شد وچون براجوری رسید وجماعه از مغول

وچند امرای نامدار کشمیر بوی پیوستند بکشمیر درامده فتحها

نمود وچون مدعهدی وناجردی مردم کشمیر مشاهده واخبار

بروی خروج نمود اکثر خان و سران دولت دمی دم

پیوسته حسن خان ... از سبب ساختگی بهران

نزاع بود بعلی خان فرستاد

دربارگهی که چشم از دو بسنگیست　　این دو چشم را بسر خاکیست

بعد از آن علی خان بخانه حسین خان آمده عبا دست نمود و بیرون

گریه کردند حسین خان شهر را بعلی خان سپرده در زیر پوا مد

اقامت اختیار کرد و علی خان را　　　　　لقب

کردند دوام سلطنت با وقرار یافت و بعد از سه ماه حسین خان

از عالم درگذشت و در سنه ثمانین و تسعمایه قاضی محمد رازی

و ملا عشقی را بندگان حضرت پادشاه برسم ایلچی گری نزد

علی شاه دختر برادرزاده خود را بجهت خدمت شاهزاده

نامدار عالی قدر سلطان سلیم اعلی الله شانه که از

لوای عهدی باستحقاق ... چین و منقوش داشت با دیگر

نامزد

رحلت نمود مدت سلطنت او کدق الحیم حسین و دو چهل سال

و یک ماه و سه روز بود بعد از وی ابراهیم

بن محمود شاه را در پسند کور ملک برید با تمام اسراء و خوانین

در شهر بیدر جلوس داده و سم بادشاهی بر وی دا شتند او را

نماند محبوس میداشت امراء هر یک با ستقلال در جای کبر

خود و در گرفتند در مدت دو سال و یکماه احمد شاه اطلاق نام او

زوده تا در سند تسع و عشرین و تسعمائه از عالم در گذشت و

بعد از وی برادر وی را ... بن محمود شاه

بپادشاهی بر داشتند وی نیز بطور برادر و پدر در جای محبوس

می بود ولیکن نجابت ذاتی و علو فطری وی را بران داشت

که مردم را بخود موافق ساخته رسم منسوخ سروری را

احیا نماید به طریق اسلاف خود بلاد را مسخر کرد تا چون ملک

برید بر این امر اطلاع یافت باتفاق اسمعیل عادل روی بر تافت

بها و کرانی مهاور را متصرف شد و خطبه سلطان بهادر دیگر گشت
و قصبات شهر خوانده و باز دیگر التماس عماد الملک سلطنت
بهادر شد و شوکتی گشت چون نظام الملک و ملک برید و امراء
طاقت مقاومت نداشتند از روی دراجه اکرد و جمیع بلاد
دکن حکم ملوک طوایف پیدا کرده هر یکی ناحیه را متصرف شد احمد
جمیع بلاد ان ولایت در تصرف جاه امیر نظام الملک و عماد
و قطب الملک و ملک برید قرار گرفت شمه از حال هر جماعت
که گذارش می یابد   در ذکر محمود شاه بن محمد شاه
لشکری معدوم شد نظام الملک که یکی از وزرای او بود و وی در اصل
غلامی بود برهمن زاده و نام او بهیرو بود تقرب نموده بولایت جنیر
آمده اقطاع آن ولایت را متصرف شد چون حکومت استقلال
نداشت ذکر او در ضمن او بهمنیه مندرج است در آخر وزرای
سلطان کلیم الله نظام بحری را محبوس ساخته میل در چشم او

کشیده هلاک ساخت بعد از وی احمد خان پسر وی را داعیه حکومت
و سلطنت در سر افتاد و بنیاد مخالفت نهاده و دم استقلال و انفراد
زده خود را [illegible] لقب ساخته باستقلال حکومت
کرده چون بران ولایت چیر آمد شهری عظیم بنا نهاده باحمدنگر موسوم
ساخت و مدت چهل سال حکومت کرده درگذشت بعد از وی
پسر وی [illegible] بن احمد قایم مقام پدر گشت شاه طاهر
که افاضل وقت بود از سلطانیه عراق در دکن آمده و بصاحبت
برهان [illegible] رسید و او را بمذهب امامیه دعوت نموده مقید
و متبوع شد و چون در سنه خمس و ثلثین و تسعمائه سلطان بهادر
گجراتی بعزیمت بلاد دکن بنواحی احمدنگر رسیده در جای که بکالا
چبوتره اشتهار دارد منزل کرد برهان از راه اخلاص خدمتکاری
در آمده سلطان بهادر را ملازمت کرد سلطان او را نوازش
کرده چتر امارت و سلطنت داده ولایت او را بتصرف او گذاشته

مراجعت نمود و برهان نظام الملک چون استقلال تمام و نفوذ
یافت خطبه و سکه بنام خود کرده مدت چهل و نه سال حکومت
کرده بعد از وی پسر وی حسین نظام الملک بن برهان بر مسند
حکومت نشست گویند که نظام الملک بر فاحشه عاشق شده او را
در حباله خود آورده بود روزی در وقت عشرت از وی پرسید
که در زمان مدت که بطور خود بودی از مردانی که بخواهد و رفت نشسته
چه کسان را بهره خوشش کرده او چهار کس را از مشاهیر نام برده
آن هر چهار را بدست آورده حکم بقتل ایشان کرد و این حسین نظام الملک
از و متولد شده در ایام حکومت خود بر رام راجه بیجانگر که بنخوت
و غلبه تمام اشتهار داشت باتفاق عادلخان و قطب الملک
و ملک برید بر سر وی رفت و رام راجه با یک لک سوار و ده هزار زنجیر فیل
در برابر آمده معرکه قتال برآراست نزدیک بود که این هر چهار کس
هزیمت یابند ناگاه یکی از حسین نظام الملک بر راه راجه رسید قتل آمد

لشکرش بهزیمت رفت و غنیمت بسیار بدست امرا دکن درآمد حسین

نظام الملک مدت سیزده سال حکومت کرده و از وی دو پسر

ماند مرتضی برهان ... بحکم وصیت پدر جانشین

وی شد سخی و غریب دوست مهربان دل بود ایام حکومت وی

اگر چه دراز کشیده بود و لیکن تمام مدت سلطنت به بی ذوقی و بی

حلاوتی گذرانید و باعث حقیقی بر پریشانی احوال او

بود گرفتار حسن و شیفته صورت افتاده بود در اوایل امر بمهر وی

مرغ فروشی او را نسبت عشق و فریفتگی پیدا شد و او را خطاب آصف

خان داده وکیل خود ساخت و مدار حل و عقد ممالک خود بر وی

نهاد و ان بی سعادت دست بغارت و تاراج بر آورده و بجای

مردم می درآمد و دست در عیال و فرزندان مردم دراز میکرد و تر

امرا سرکرانه موافق خود دیدی و بقتل میرسانید و چون بی اعتدال

او از حد گذشت جمعی از امرا اتفاق نموده او را بقبض آورده مرتضی

لو لا

نظام الملک چون دید که دو دفعه بعیادت آمده اند ولی علاج نشد
ضبط دماغ نتوانم رسانید و خود را در گوشه نشینی منزوی ساخته در اندرون
مردم را بر خود بربست و روزها در مهمات باستقلال می پرداختند
اگر مهم ضروری پیش آمدی از وی جواب نوشته می طلبیدند
چون شش سال برین گذشت بندگان حضرت سلطان از وجه
الموهی شاه خان که از بندگان قدیم الخدمت این درگاه و میر فراش
خانه است مگر فرستادند تا احوال انجا معلوم نموده بعرض
اشرف رساند چون باحمدنگر رسید اسد خان رومی که با کمال
رنجش بسیار داشت در وقتی که مرتضی را فی الجمله افاقت دست داده
راه بیرون آوردن او و تا ملاقات پیش روح خان نمود و اظهار اخلاص
و نیکو بندگی خود به بندگان حضرت نماید پیش روح خان گفت که بمن
حکم کرده اند که سبب گوشه نشینی شما را معلوم نمایم در جواب گفت
که چون مردم بسیار بگرد مجتمع آمده اند و دخل ولایت من بخرج وفا نمیکند

از شرمندگی بر در بیرون نمی آیم پیش و عار از بهر پیشکش
بسیار رفیلان کوه پیکر رخصت داد تقا قا برهان برادر مرتضی نظام
الملک جو ... بود و خلاف مرتضی بغیت و خروج کرد امرا مرتضی را
بیرون آورده ... فراهم ... گردید مرتضی نظام الملک
جو دران باغ محصور گشت و هیچکس پیش او نمی رفت و این واقعه در
سنه احدی و تسعین و تسعمایه دست داد و منتسه سال بر ربیع
چند روز مرتبه میان لشکر نظام الملک و عادلخان محاربات
و منازعات رفته آخر صلح قرار گرفت و صلابت خان نام کرجی
شاه ... در سرکار نظام الملک صاحب اختیار شد بعد از آنکه
کشت میر مرتضی سبزواری و خداوند خان و امرا جا بجا ... ولایت
برار با صلابت خان مخالف شده و جمعیت تمام به احمدنگر آمدند
و صلابت خان جنگ کرده غالب گشت و این جماعه فرار نموده
به درگاه شاه جهان حضرت آورده و کومک گرفته دیگر بار آمد

برادر آمدند چنانچه در مجلس شیخ کشت و آخر عمر بر فاحشه عاشق شد

و این فاحشه را روزی چند میر بهشتی نام سیدی در خانهٔ خود نگاه

داشته بود و میر بهشتی را پسری نام اسمعیل از زن دیگر و نه

فاحشه او را برادری گرفته بود و وکیل خود ساخت و زمام مملکت

بدست او داد و این اسمعیل صلابت خان را در بند کرد و چون صلابت

خان از میان رفت اسمعیل استیلا تمام گرفت و انواع ستم و ظلم

کرد و حسن علی پسر سلطان پسر داری را نیافت و خود داد خطاب

میرزا خانی ارزانی داشت و چون ستم و بی اعتدالی او را از حد

گذشت میرزا خان هم روز بروز استیلا گرفت اکثر امرا را موافق خود

ساخته بافت مرتضی نظام الملک از پیش خود گرفت و چون میدان

خالی یافت سواد حکومت در سرش جا کرد و مرتضی را در گرمابه حمام انداخته

در بسته از تاب حرارت هلاک ساخت مدت حکومت او

بیست و شش سال و چند ماه بود بعد از وی پسر وی

بن مرتضی نظام الملک را بر سر سلطنت نشانده و خود حکومت میکرد

حسین بمقتضای خوردسالی همه وقت بلهو و لعب جنگ مرغ و بیر مابزار

میگذرانید و بیشتر اوقات با زنان فاحشه در کوچه و بازار

می گشت و حرکات نا ملایم میکرد و چون استقلال را پسندیده

بود از حد درگذشت امرا قدیم دکن در مقام که زشکسته شده

حسین نظام الملک بچه خوردسال را برین داشتند که او

را از میان بردارند با این خیال ضیافتی قرار داده میرزا خان

از آنکه اینها اطلاع یافت بهانه گذرانید و مجلس ضیافت برفت

بعد از آن سید مرتضی که موافق میرزا خان بود فغان برخاست

و فریاد کرد که مرا از مردان و میرزا خان بخدمت حسین نظام الملک

آمده گفت که چون سید مرتضی مردی عزیز است و بر سر هلاک باشد

و درون قلعه آب و هوای خراب دارد و اگر حکم شود چند روز

آنجا باشد رخصت گرفته باشید مرتضی درون قلعه درآمد و دروازها

محکم کرده بکسان خود سپرده بود و دیگر حسین الملک بیات
سرپرستی برده بخانه محبوس داشت و حالیان گجراتی که سردار
صلاحداران بود با امرا دیگر اتفاق نموده بدروازه قلعه
هجوم آوردند و بنیاد توپ اندازی کردند و میرزا خان بدروازه
آمده جنگ عظیم درگرفت و بعضی از سرداران درون قلعه کشته
شدند میرزا خان به صلاح دیگر باد از این خیال نا سد که سکین
خواهد یافت سر حسین را بریده از قلعه بیرون انداخت و اسمعیل
پسر برهان را که برادرزاده مرتضی نظام الملک بود از حبس
بیرون آورده چتر بر سر نهاده بالای برج برآوردند کر
که حسین ناقابل بود بجزای خود رسید و صاحب اسمعیل نظام الملک
نظام الملک جمال خان و امرا سر بریده حسین دیده در جنگ
سعی بیشتر کردند میرزا خان هرچند در صلح زد فایده نکرد آخر
از قلعه بیرون برآمده راه فرار پیش گرفت و جمع امرا که

با وثوق بودند گرفتار شده پس از پرسیدند و میرزا خان را گرفته
آوردند و بند از بند او جدا کرده در توپ نهاده آتش
زدند دست غدر و غارت برآورده از عراقی و خراسانی
و ماوراء النهری و هر کرا سفید پوست دیدندی کشتند و زن و
فرزند اینها را باسیری بردند قریب چهار هزار کس که
در آن معاهده شان نداشت یکجا بقتل رسید گویند که این جمالیان
مذهب و اعتقاد مهدیه داشت غالبا عداوت او بمسلمانان
و اقدام بسفک و قتل ایشان از انجا بود ایام حکومت حسین
و نظام الملک ده ماه بود و بعد از آن چون از زند نام برده شد
جمال خان از نو سلطنت داشته خود حکومت میکرد و دولت
بسان کشید اسمعیل با وجود صغر سن مرتکب افعال نا ملایم
می شد گویند روزی از بازار میگذشت نظر او بجماعه کشمیریان
افتاد چون سفید پوست دید گفت چرا این جماعه را نکشته اند

نمایند انجماعت را بکشت و چون جمال خان استقلال تمام گرفت
در کارخانه نظام الملکیه پرورش شد برهان الملک برادر مرتضی
الملک که بملازمت بندگان حضرت اعلی بوده از پریشانی دکن
شنید بحکم فرمان حضرت بندگان و بمدد کومک در کار خلافت پناه
در سنه سبع و تسعین و تسعمایه متوجه دکن شد و بحکم راجه علیخان
حاکم آسیر و برهانپور همراه برهان شد و بعد از آن بر برادرزاده قابض
گشت درین وقت جمال خان از روی غرور و پندار بطریق ایلغار
بر سر برهان آمده و راجه علیخان اکثر مردم کار آمدنی را بحیله
تمام و پیغام از ایشان جدا ساخته اند که جنگی شد و مردم بیک
از فوج او جدا شد ناگرفته جمال خان حیرت زده و سراسیمه
ماند درین میان یکی از آتش بازان بندوق زد و هم در آنجا
افتاد و راجه علیخان برهان را باعزاز و اکرام تمام باحمدنگر
روانه ساخت و برهان نظام الملک بمدد آغا بندگان

آکبر بادشاه بحکومت دکن منصوب گردید قایم مقام پدران خود

گشت چند سال بر سریر ایالت خود تکیه زده بدار البقا رخت

کشید بعد ازوی جاند بی بی همشیره حکام ممالک دکن چند

گاه بارسال تحف و هدایا به بندگان جلال الدین محمد اکبر

بادشاه سلسله جنبان اطاعت و انقیاد بوده از نهب

و غارت ایمن بوده بعد ازان خود را مستقل و صاحب

شوکت قرار داده درین روش قصور و فتور را داده

بعد ماجت تعین فرمودن شوکت مدار قوی دولت سپهسالار

خانخانان صوب گشت مشار الیه در عرصه اندکی

باتفاق سپه مدد به پیش همتی هوش و رهنمونی گشته

بس مرد گزین و کارزاری . پرنده چو مرغ در هوا از پی

آراسته کرد و رفت بولا . چون شیر بیشه شکار جویان

و بکوچ متواتر رسیده دران کارنامها بظهور آورده ملک

را متصرف گشت تعیین مهم و وقایع درین وقت معلوم کاتب حروف
نیست چه ازانجا از قرار واقع شنیده همت گذارش می یابد
در سنه خمس و الف چون امرای احمدنگر جنگ صعب نموده
شکست خورده بجانب قلعه احمدنگر تحصین جستند حکام آن
ممالک بنا بر قرار داد معهود که هرچند در میان هم از
جزئیات سلطنت و باعث شرکت جنگها و نزاعها دارند اما چون
لشکر بیگانه دران دیار درآید اتفاق نموده بدفع آن کمر همت
بربندند در سنه خانخانان سپهسالار دران ولایت
رفت بعضی از آن بلاد را متصرف شد لشکر انبوه جوانمرد
و فوج از مردم عادلخان و نظام الملک و قطب الملک جمعیت
نموده بسرداری سهیل که سپهبد مقرر آن ممالک بود در برابر رسید
سپهسالار صفوف کرده بمیدان مردکان برآمده جنگ
صعب در پیوست

نمود آغاز کار رستم پیکار ز دست پهلوانان جان‌ستانی

سنان چون شعله آتش برافروخت دل فولاد ازو موم می‌سوخت

کمان و تیر چون پیوست با هم جدا شد جان جان از یکدیگر

و دکنیان که در جنگ کار آتش بازی و رد تفنگ پیشه کرده بودند چون افواج منصور داد تهور و مردانگی داده لشکر غنیم را پیش رانده می‌بردند ناگاه در بیت و نهب کار آتش زدند و چندین همراهان لشکر ظفر قرین مثل راجه علیخان حاکم آسیر و برهانپور که جیش منصور بود و رام چند کچهواهه و غیرهم با افواج خود در آتش فنا بسوختند و چندین هزار کس دران معرکه از طرفین قالب تهی ساختند جمعی از لشکر خانخانان مشاهده این حال نموده از بوم یوم یفر المرء من اخیه بود چون تاریکی شب در میان آمد دکنیان شادیانه فتح نواخته در معرکه منزل کردند تمام حشم و اسباب این طرف بدست ایشان افتاد خان خانان که بحفظ الهی از آن قرار

غلام جرکس بود که خواجه . از پیشانی دست محمود شاه
بهمنی اورا فروخته بود ولیت حصول چیز از رعیه و اهالی ملک بر
متصرف شده دم استقلال زده و در آخر بیجاپور را نیز متصرف
شده از ابتدای سنه ست و تسعمایه تا سنه ثلث عشر و تسعمایه که
هفت سال باشد حکومت کرد بعد از وی پسر وی
بجای پدر نشست مردم دانشمندی بود و بعضی از بلاد را نیز
بتصرف خود در آورد و بجهت آنکه از چهار یک زیاده متصرف
شد بعادلخان سوای موسوم گشت و دوازده هزار سوار آشنایی
مرد آراسته که بیشتر مغل بودند نگاه داشته ترتیب میکرد و
و هر سال جهازها بهر غرض میفرستاد و از مردم عراق خراسان طلب
میداشت گویند روزی در خانه عماد الملک کاوبی مهمان شده و
چند جوان پرجوهر گذرانیده تکلف بسیار کرد چون عماد الملک
مهمان اسمعیل عادلخان شد اسمعیل فوج خود را آراسته بنظر درآورد

لی

زرد و از کودکان بن ابی طالب و از زنان خدیجه رضی الله

عنهم و بواسطه دعوت ابوبکر بیری از اکابر صحابه

مسلمان شدند ولیکن نهان میشدند اظهار نماز جماعت نکردند و

وپیغامبر علیه السلام دعا میکرد که تا باری تعالی اسلام ابا بو

عمر قوی گرداند و در حق عمر مستجاب گشت عمر رضی الله عنه چون

مسلمان شد پیغامبر را با جماعت در مسجد آورد و نماز یکباره

شد و قریش در خروش آمدند و قصد ها کردند اما بسبب

آنکه ابوطالب رئیس قریش بود و همگنان مقدم بود و حمایت

پیغامبر علیه السلام مسلمانان میکرد نکایتی نتوانست شد کرد

چون ابوطالب درگذشت عباس مردی حلیم بود و دب

قریش از وی نمی توانست کرد و پیغامبر و مسلمانان بانواع

متاذی شدند اسنک هجرت فرمود و صحابه را بتفاریق بمدینه

فرستاد و خود از پی ایشان با ابوبکر صدیق برفت در سال سیزدهم

از بعث در مدینه اسلام ظاهر و قوی گشت مدت ده سال
انجا بمکه بیست و آیت مصحف آنجا بمکه نازل شد
و پیغامبر بنفس خویش بیست و هفت غزا حاضر شد
و در جمله مظفر آمد و در احد اگرچه بسبب غدر منافقان نکایتی
رسید و عمش حمزه رضی الله عنه دران حرب شهید گشت
اما در صدمه اول او را ظفر بود و شرح معجزات و غزوات
و حالات او بسیارست و کتابها مطول دران پرداخته‌اند و اگر
عمر وفا کند و توفیق الهی مساعدت نماید کتابی مفرد دران
نبشته آید ان شاء الله تعالی و چون روی در نقاب کشید
و بجوار حق رسید و سن او شصت و سه سال بود و روز دیگر
در حجره عائشه دفن کردند و او بیست و دو زن صلی الله علیه
وسلم رضی الله عنهم
و ایشان شش نفر اند چهار آنند که ایشان تمام بودند

مدت خلافت وی دوازده سال بود و در ایام وی خراسان و آذر

بیجان و طبرستان و کرمان گشوده و مصر حد مغرب

و اکثر بلاد روم بپستند و اول فتنه که در اسلام افتاد خروج

جمعی از مسلمانان بود بر وی و شهید کردند وی شهید چهار

علی بن ابی طالب الهاشمی رضی الله عنه در آن روز

که عثمان شهید گشت بر وی بیعت کردند و اغلب مسلمانان

بر وی متفق شدند عایشه و طلحه و زبیر از وی جدا گشتند

و قتل عثمان بوی نسبت کردند و بجانب بصره رفتند و علی

رضی الله عنه از پی ایشان بشد و محاربه کرد و عایشه را

بمدینه آورد و طلحه و زبیر در جنگ کشته شدند و معاویه در

مطاوعت نمودن هم بدین عذر متمسک ساخته بود و خلقی

بی حد از طرفین کشته شدند تا آخر الامر امیر المومنین علی بکوفه

آمد و آنجا مقیم شد و معاویه باز بشام رفت از دیار

حیله بدست فرو گرفت و دعوی خلافت کرد پس از خوارج
سه کس اتفاق کردند تا هر یکی بجایی روند و علی رضی الله عنه
و معاویه و عمرو عاص را صبحگاه بیست و هفتم رمضان
هلاک کنند ابن ملجم بیامد و علی را زخم کرد و دیگر که بشام
رفته بود معاویه را زخم کرد اما کارگر نبود و قضاء الله
عمرو عاص آن روز بیرون نیامد و برادرزاده بفرستاد
و کشته شد و مدت خلافت امیرالمومنین علی چهار سال
نه ماه بوده است [illegible] بن علی رضی الله
عنهما چون علی شهید گشت اهل عراق با حسن بیعت نمودند
و معاویه بمحاربت وی برخاست و آهنگ وی کرد حسن
از غدر اهل عراق اندیشید و با وی صلح کرد و بجانب
حجاز رفت چنین گویند که اسما بنت جعد او را دارو
داد و شهید گشت [illegible] بن علی رضی الله عنهما

درگذشت یزید بر جای وی بایستاد و مدت چهار سال و نیم ماه
کرده در آخر عهد وی عبدالله بن زبیر خروج کرد بحجاز چون
یزید درگذشت کار وی قوی شد و جمله عراق بر وی اتفاق
کرد و بر وی بماند تا ایام عبدالملک بن مروان ابن او حجاج
را بفرستاد و با وی محاربه کرد و او را بیاویخت
چون یزید درگذشت پسرش خالد خرد بود بنی امیه
بر مروان اتفاق کردند و شام از عبدالله بن الزبیر بگرفت
چون نه ماه بگذشت زن یزید زن شده بود و او را زهر
داد و هلاک کرد عبدالملک ... چون پدرش درگذشت
اهل شام با وی بیعت کردند و او حجاج بن یوسف را بمقابله
ابن الزبیر فرستاد چون از آن فارغ شد او را بجانب
عراق رفت پس فرستاد و برادرش محمد ابن ... فرستاد
و شیراز او ساخته و مدت ملک او بیست و یکسال بوده است

... سال و چند ماه پادشاهی کرد و در ایام او

بیشتر ماوراء النهر کشوده شد ... اورا

مفتاح الجنة خواندندی چه ولید ظالم بوده و در ایام او

باران اندک بود و قحطی عظیم پیدا گشت چون پادشاهی با

سلیمان رسید عدل پیشه کرد و باری تعالی باران تمام

فرستاد و فراخی در عالم ظاهر گشت و مدت ملک او

قریب دو سال و هشت ماه بوده

... بعد از خلفای راشدین چون وی خلیفه بعلم

دیانت و تقوی بوده است و پیوست با اهل بیت نبی

صلوة الله علیه تقرب جستی و امیر المومنین علی را رضی الله عنه

تعظیم داشتی و مردمان را سب وی منع کردی و مادر وی

از اسباط امیر المومنین عمر بوده در خلافت مدت دو سال

و نیم مهلت یافت ... پادشاهی با جمال بوده

و ایام خلافت او مدت چهار سال بود و در اثنای آن
مدت ابو عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس
آغاز دعوت کرد و ابو مسلم خراسانی که از ابنای ملوک
فرس است تا در خراسان او را دعوت کند
مردی صاحب رای بوده است و مدت و مدت نوزده
سال و هفت ماه پادشاهی کرد ... بن عبد الملک
سال و سه ماه پادشاهی کرد آنگاه محمد بن خالد القیسری او را
خلع کرد و با یزید بیعت کرد ... بن عبد الملک
مادرش شاه آفرید بوده دختر فیروز بن یزدجرد بن شهریار
و جوانی با دل و نیکو سیرت بود و مدت ملک او شش بود
... بن عبد الملک ولید برادر بود و مدت
ماه و چند روز پادشاهی کرد پس مروان بر وی خروج کرد
و از وی بستند ... بن الحکم از ایام ولید

بن ... اد

بن عبد الملک امیر حمص بود چون بیعت کردند بر فرا

انچ بکار می بود تا اولاد عباس رضی الله عنه بر خروج

کردند و آفتاب دولت بنی امیه غروب کرد و مدت

ملک این سال و ده ماه بوده

عدد ایشان سی و هفت نفر بودند، مدت خلافت

ایشان پانصد و بیست سال ابو العباس عبد الله بن

محمد بن علی بن عبد الله بن العباس المنصور ابو جعفر

عبد الله بن محمد المهدی محمد بن عبد الله بن المنصور الهادی

موسی بن محمد الرشید هارون بن محمد الامین محمد

بن هارون الرشید المامون عبد الله بن هارون

المعتصم بالله محمد بن هرون الواثق بالله هارون ابن المعتصم

المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم المعتصم بالله محمد ابن المتوکل

المستعین بالله احمد بن المعتصم المعتز بالله ابو عبد الله

محمد بن المتوکل المهتدی بالله محمد بن الهارون بن الواثق
المعتمد علی الله احمد بن المتوکل المعتضد بالله احمد بن طلحه بن
المتوکل المکتفی بالله علی ابن احمد بن طلحه المقتدر بالله جعفر
بن احمد بن طلحه القاهر بالله محمد بن المعتضد الراضی بالله احمد بن
جعفر المتقی بالله ابراهیم بن احمد بن المقتدر المستکفی بالله
عبد الله بن علی بن احمد المطیع لله الفضل ابن جعفر الطائع
لله عبد الکریم بن الفضل القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر
القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن القادر المقتدی بالله
ابو القاسم عبد الله بن احمد بن القائم المستظهر بالله ابو العباس
احمد بن المقتدی المسترشد بالله ابو منصور بن الفضل بن المستظهر
الراشد بالله ابو جعفر منصور بن المسترشد المقتفی لامر الله
ابو عبد الله محمد ابن المستظهر المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن
المقتفی المستضیء بنور الله ابو محمد الحسن بن المستنجد الناصر الدین الله

ابو العباس

رفت و همانجا سکونت کرد و بعیش و عشرت مشغول شد بعد از
مدتی با پسر خسرپوره وی مخالفتی افتاد و یکی دیگری را کشت و دیگری
را بقصاص می کشت این خبر بسلطان رسید گفت این مایه
حسام خان است سلطان با حسام خان دشمن شد در اثنای
این حال ملک بهلول لودی که در کمین گاه نشسته بود فرصت طلبیده
راه یافت با حسام خان کس فرستاد که سلطان با تو دشمن شده است
اگر شهر دهلی را در قبض من در آری من ترا چند اقطاع بدهم تو اینجا بنشین
پیغام بمن من دانم و سلطان علاء الدین حسام خان منتظر بود و متامل
شد که در جواب ملک بهلول چه گوید در میان همین حال ملک
بهلول لودی با چند هزار سوار بدهلی در آمد و حسام خان را طاقت
منع و مقاومت وی نبود بحکم ضرورت از شهر بیرون رفت
و چند اقطاع که ملک بهلول نامزد وی ساخت قبول کرد و ملک
بهلول شهر دهلی را در قبض خود در آورد و عرضه داشت بسلطان

و پیغام فرستاد که من بحکم شما نایب شده در شهر کار میکنم و من پرورده
خاندان شما و برآورده پدر شما ام شما [illegible] مشغول
دشمن دولت شما را که حسام خان بود از شهر بدر کرده ام شما
بخاطر جمع بعیش و عشرت مشغول باشید هیچ غم نخورید بعد از چندگاه
لشکر را بدهلی گذاشته خود به دیپالپور رفته در پی استعداد
لشکر و تهیه اسباب سلطنت شد سلطان علاء الدین بملک
بهلول گفته فرستاد که مرا هوای پادشاهی نیست من بیک
شهر بداون قناعت میکنم مرا این مقدار بس است پدرم مرا که
سلطان محمود شاه باشد ترا پسر خوانده بود پس برادر من باشی
پادشاهی دهلی بتو حق ترا دادم و مرا بحال من که از ملک بهلول
از دیپالپور با لشکر بشارت و مسرت بحضرت دهلی آمده بر تخت
سلطنت نشست و با هر که با سلطان بیعت او را جاگیر
و اقطاع بیشتر داشت سلطان علاء الدین بعد از روزگار بداون

درجهت

رحمت پیوست پادشاه شد سلطان علاء الدین به ... فرصت

و بعد ... سلطان بهلول ... پادشاه

دهلی شد و دولت در خانوادهٔ افغانان آمد و این سلطان بهلول

مردی حلیم و کریم و عاقل و کاردان و بی آزار و مهربان و مشفق و رعیت

پرور و عدل گستر بود هرچه در دست وی می آمد از اموال

و اسباب بر لشکر قسمت میکرد و هیچ چیز برای خود نمیداشت تا

کار او بالا گرفت ... سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور

... ست که مملکت دهلی را از وی بستاند و در حقیقت

بلکه جهت ترغیب سلطان حسین دختر سلطان علاء الدین بود

که در تخت دهلی بود که دهلی که ملک پدر منست بهلول کیست که پادشاه

دهلی کرده اگر تو سوار نمی شوی من ترکش می بندم و بر سر بهلول میروم

سلطان بهلول عذرخواهی بسیار و تواضع بیشمار بود و وی قبول

کرد پس سلطان بهلول از سلطان محمود خلجی مدد طلبید و سرکار بیانه

داشته و رعایت

و عشرت بجز ارتکاب کردی بر نهجی که هیچکس این طریق نشنیدی
و در زمان او اکابر و شرفا و علما و مشایخ از دیار عرب و عجم
و اکناف هند و پشتان بجاذبهٔ عنایت و محبت او به سوی آگره
آمده توطن کردند و اکثر اقامت وی در آگره بود و شهرت شهر
آگره از زمان سلطان اسکندر است و پیش از زمان وی آگره دهی
بود از دیهای پرگنه بیانه و ملوک و امرای افغان در زمان وی
بسیار بودند که هر کدام مرد میدان جلادت و شمشیر شجاعت
بودند لیکن از حسن [illegible] همت بر رعایت جمعیت وقت
و رفاهیت و آسودگی خلق برگماشته و ترک نزاع و جدال
و میل به مقاتله با ملوک و امرای سلطان عصر نموده راه فتنه
و فساد مسدود و بسته بود و بهمان قدر از اقطاع مملکت که وی
بود قناعت کرده او جمعیت و سرور میداد تا بجائی که راجهان

در ملک

بود و بادشاهی او

وی سلطان ابراهیم

و بادشاهی وی نشست سلطان سکندر را دو پسر بود که دعوی

داد و لایق بادشاهی یکی سلطان جلال الدین دیگر سلطان

سلطان ابراهیم جمهور امرای اسکندریه مملکت را در میان

این دو برادر قسمت کردند اقطاع جونپور و قنوج وغیره از سلطان

جلال الدین داد [illegible] مقرر سلطان ابراهیم

داشتند خان جهان در اینجا مثل آورد و گفت دو شمشیر

در یک نیام نگنجد و سلطان ابراهیم را بر تخت و از ممالک جلال الدین

را بگیرد و بر تخت نشست جلال الدین لشکر فرستاد جلال الدین

و مقاومت سلطان ابراهیم نیاورده و بگریخت و تغیر وضع

او و لباس فقرا پوشیده پنهان به ملک درآمد تا از دست

ابراهیم جان بسلامت برد شقدار ملک خبر یافت جلال الدین را

ان فقیه بیا و پیاده و پر مستغنیا بر عامه خلق می نمود اما مظلومی و عاجزی

بدرگاه [illegible] سپید و نیاز میکرد و پشت [illegible] امای کشیده و اکابر و علما

و مشایخ را اعزاز و احترام میکرد در سنه ثلاث ثلاثین تسع

امرای افغانان برادر سلطان ابراهیم را که او را سلطان محمود

بن سلطان سکندر می گفتند بادشاهی داده و برای جنوز را

کرانا سانکا نام داشت و دیگر راجها که [illegible] بجات و دهلی

بوده اند در حین [illegible] امرا قبول کرد و آمده معه

یک لک و پنج هزار سوار گرد آمده بجنگ ظهیر الدین محمد بابر

بادشاه برخاستند و به نزدیکی آمدند بابر بادشاه از آگره برآمده در

مقام سیکری جنگ [illegible] داد و مذکور گریخته بگجرات [illegible]

سال [illegible] در رفت [illegible] ربع و ثلاثین بابر بادشاه جونپور

رفت و لشکر افغانان را که در آنجا بودند شکست داد و جونپور

را در تحت تصرف خود درآورد و افغانان از بادشاه بنگاله [illegible]

[illegible] را بر اهل عالم تنگ گرفت و در آخر که محتاج بانعام و احسان

بود [illegible] مواجب و وظایف نمود و بیک اجل در [illegible]

در زحمت سنگ بول و علت درد مثانه شد در [illegible] سنه [illegible]

از عالم رفت پادشاهی اسلیم شاه بن شیر شاه سور نه سال

و چند ماه بود و بعد از وی جماعه افغانان که اقارب ایشان

بودند بدعوی سلطنت بر آمدند اسم پادشاهی بر خود نهادند و داد فتنه

و فساد دادند یکی خود را سکندر خطاب کرد و دیگری سلطان

ابراهیم و دیگری سلطان محمد عادل و بجنگ و جدال و نزاع

و قتال یکدیگر در افتادند تا سه چهار سال فتنه و فساد و هرج و مرج

و شور و شغب در میان افغانان [illegible] در ماه شوال سنه

ثلاث و ستین و تسعمایه [illegible] سلطنت همایونیه بر بساط ممالک

هندوستان سایه سعادت و کرامت انداخت و غبار وحشت

و پریشانی که بر جمال دولت این سلطنت کبری نشسته بود باب

بیمن

و دار ثبت معالی قواعد و ضوابط بنیاد ضبط عالمگیری و عجایب

غرایب احکام و اوامر و اوضاع و اطراف دین و دولت تازه

مجدد است بکمیت اگر مدت عمر فرصت پیدا کرد و توفیق ربانیه

پروردگار دستگیری فرمود و جهت استقامت الاسلام بذل

مجهود و صرف همت نمود و بتفصیل در آن راضی بخواهد شد انشاء

٥

الله تعالی پس بعنایه نصرت و تایید دین متین بر دست توفیق

این شاهنشاه زمان سیف محمدی مؤید دارا د آمین و رب العالمین

[illegible]

اول سپه سالاری که در هندوستان فتح نمود دفع و قمع کفار مشهور کرد

اختیار الدین محمد بختیار خلجی است از خلج گرمسیر غور

بود مردی مردانه و جلد تند و دلیر و فرزانه و کار دان بود

بغزنین بارگاه دولت سلطان معز الدین سام آمد و چون او را در

دیوان عرض بسبب آنکه حال ظاهر او در نظر صاحب دیوان

[illegible] بیار ماند و [illegible] دست بدست بیاوردند و اهل خیر را از [illegible] داشت

و علما و مشایخ و [illegible] و ادرارات داد و دوی بلی بسته [illegible]

بقدر ده روزه راه سبب آنکه در ایام بشکال آن زمین [illegible] آب

کبیر [illegible] اسها مسدود و متعفن گردد جهت درستی عبور بعمارات

اطراف و وصول بمقاصد ممکن نباشد [illegible] و همت و

آن راه بر جمیع خلایق گشاده شد و تا الان آثار خیر او در آن

دیار باقیست فی الجمله غیاث الدین عوض پادشاه عادل و نیکو سیرت

بادشاهی اطراف لکهنوتی چنانچه جاجنگر [illegible] و بنگ

و ترهت خراج او اموال فرستادند و آن بلاد [illegible] نام

او در اطراف [illegible] شد و پیلان و اموال و خزاین بسیار [illegible] شد و

و سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه چند کرت از حضرت

دهلی بطرف لکهنوتی لشکر فرستاد و بهار بدست آورد و امرای

خود را آنجا نشاند و در [illegible] سنه اثنین و عشرین و ستمایه خود

[illegible]

و مملکت درین وقت شد نیز خان در لکهنوتی

و در اوده بوده ... و در عهد دولت سلطان ناصرالدین محمود

پسر خورد سلطان شمس الدین و اختیار الدین یوزبک طغرل خان

را کار آن دیار بشد و وی از صحاح خفچاق بود و بنده سلطان

شمس الدین خدمات لایق میکرد و در عهد دولت سلطان

ناصرالدین ممالک لکهنوتی حواله او شد و وی بار دیگر جاجنگر

محاربها و غزاها کرد و تا کامرود فتح کرده و خطبه و سکه اسلام و جمعه و عید

و سایر علامات اهل اسلام در کامرود پیدا گشت و امروز چنین

پیش ازین در دست بود و چنین گویند که از عهد گشتاسب که بطرف رفته

بود و ازان راه بطرف سند و هندوستان در آمده تا بدین عهد که از

دولت خزانه بود همه در مهر بود که هیچ یکی از راجگان و رایان

و در آن خزاین و دفاین تصرف نکرده بود درین جا بدست لشکر

اسلام افتاد و این ملک یوزبک خود را سلطان ...

قطعه قطعه شدن ملک دهلی است چنانچه شرق یافت ولایت
منسلط دلاور در عهد دولت سلطان محمد شاه بن فیروز شاه در آن وقت
که انتزاع امرا در سلطنت خلل پذیرفت تمام ولایت مالوه را قابض
گشت و خطبا و خرف دلاور سکونت کرد و در سنه تسع و ثمانمایه وفات
یافت بعد از وی پسر وی که الپ خان بن دلاور خان بود بادشاه
شد خود را [illegible] نام کرد و چتر شاهی بر سر خود
کرد اسپند هنوز امر سلطنت وی استقامت نگرفته بود
که سلطان مظفر شاه گجراتی روی توجه به دیار نهاد و هوشنگ
شاه استعداد نموده سلطان مظفر برامد و در آخر الامر قلعه دهار در
حصار درآمد بعد از مدتی پیش سلطان مظفر آمد و اطاعت
نمود مظفر او را بند کرده بگجرات برد و بعد از مدتی خلاص کرد
و او را ایام دولتی که داشت با بادشاهان گجرات و نزاع
شدان بسیار بود بادشاهی با شوکت بود و فتحهای بسیار کرده

و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه بعارضه سل اجل وفات

یافت و در قلعه شادیاباد بعضی مینویسند چون گذشت پادشاهی

سلطان هوشنگ شاه بن دلاور خان غوری

بعد از وی پسر او را غزنی خان نام داشت بسلطان محمد

خطاب کرده پادشاهی دادند و بعد بجانب پدر زن آورده بعضی

بکشت و بعضی را میل در چشم کشید و فرزندان ایشان را نیز

و بشراب چنانچه عادت قدیم وی بود مشغول شد اختلافی

در میان امرا افتاد و در اندک مدت امرا زهر داده کشتند

پادشاهی سلطان محمد بن هوشنگ شاه یک ماه و چند روز بود و بعد از

وی امر سلطنت بر محمود خان بن خان جهان خلجی که از امرای

بزرگ هوشنگ شاه بود قرار یافت روز شنبه بیست و نهم ماه

شوال سنه تسع و ثلاثین و ثمانمایه جلوس نمود

خطاب یافت و خطبه و سکه بنام خود قرار داد وی پادشاهی

از

طبقهٔ پادشاهی سلطان جلال الدین خلجی برادرزادهٔ خود را
که ملک نصیرالدین خلجی نام داشت از طرف او وزیر اعظم
همایون خان جهان پدر سلطان محمود نموده
خلجی بود در عهد دولت سلطان هوشنگ شاه خان جهان
لقب یافته بمنصب وزارت اختصاص داشت
و بعد از مردن سلطان هوشنگ پسر او که محمود خان نام داشت
سلطان محمود شد و اصل لفظ قالجی است که مردم آنرا
خلجی خوانند و قالج نام یکی از اولاد افراسیاب است و بعضی
گویند که خلج نام شهریست که قالج مذکور در انجا سکونت داشت
بدین نسبت او را خلجی گویند والله اعلم و سلطان محمود خلجی را
خلیفه عباسی از مصر خلعت فرستاده و پیش از آن هم خلیفه
خطبه بنام او می خواند و سکه موقوف داشته و بعد از آن نام
خلیفه خطبه بنام او میخواند در سکه نیز نام خلیفه نویسانید و هم در زمان

درزمان

بعرض چهار کروه دیوارها بطرز حصار بنا کرده آهو خانها ساخته

بوده در هر آهو خانه اجناس جانور را جمع می شد و همراه هر مهمان

در زمان شکاری شکار کردی یکباری را همه جا ما

ولایت گجرات سلطان غیاث الدین عرضه داشت پیش

که قلعه را سلطان محمود گجراتی محصور کرده است و در وقتی که سلطان

محمود محصور ساخته بود پدر شما از دست وی رها کنانیده بود

اکنون از دست سلطان محمود رها کنانید من یک یک منزل یک

لک تنکه پیشکش مینمایم سلطان غیاث الدین بشنیدن

این خبر را استعداد [illegible] جنگ کرده دو منزل [illegible]

زد روز دوم علما و فضلا را از قلعه شادیاباد طلبیده استفتا

کرد که پادشاهی مسلمانان و قلعه کافران را محصور کرده است ما را

میرسد که برویم و امداد و اعانت کفار بکنیم و قلعه را از دست

مسلمانان رها بکنیم علما فتوی دادند که نمیرسد پس عنان عزیمت

... گرد آمده بشادیاباد آمد دست روان دولت
سلطان غیاث الدین از ان دست شد که ویرا دو پسر بود که [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] بودند یکی ناصر الدین [illegible] دوم [illegible] بود
این هر دو پسر او [illegible] دیگر [illegible] بودند گوشه مخالفت بعد او
میان ایشان کم گرفته بودند و زن سلطان که مادر ایشان بود با ناصر الدین
[illegible] با علاء الدین نیک و سلطان را [illegible] علاء الدین
بعنایت پدر و حمایت مادر مغرور شد [illegible] ناصر الدین فرمان
و نهب و غارت کنانید ناصر الدین گریخته از شادیاباد آمده
و لشکر جمع کرده تمامی [illegible] ان [illegible] را با خود موافق
ساخت قلعه شادیاباد را [illegible] محصور کرد و مدتی جنگ کردند آخر
[illegible] قلعه را بر ناصر الدین کشادند و درون قلعه در آوردند
علاء الدین گریخته در حرم پدر رفت ناصر الدین علاء الدین را
بیرون آورده با پسرانش بقتل رسانید و بر تخت سلطنت نشست و بعد

مدتی سلطان غیاث الدین نیز زنده بود و بعضی گویند که غیاث الدین
نیز بولایت استهال وفات یافت پادشاهی سلطان غیاث الدین
محمود خلجی سی و دو سال و سیزده روز بود بعد از وی پسر
شمس الدین ناصر الدین [illegible] بر تخت پادشاهی نشست وی برخلاف
جد و پدر ظالم طبیعت و مشرب و فاسق و پیرو هوا و شهوت بر آمد
اکثر امرای غیاثی را علف تیغ ساخت و بجای ایشان غلامان
و نوکران خود را نوازش فرمود و مواجب و قریات و خطابهای
بر ایشان السافل را داد و در دوام الاوقات بشرب خمر و هوا
پرستی مشغول شد و خزاین و اموال جد و پدر را در غیر مصارف
صرف کرد و تمام ولایت خراب کرد از جمله خزانه که مرده
کرور تنکه باوی بود پنج کرور را بر عمارات خرج کرد و او را بر ز
بر چشمهای روان کرد و شهرها بی نهایت بود کالیاده
از همین بنای اوست و امثال آن جاها دیگر در ولایت هند،

وبرامراغضب کرد نشما بحبتان بیگذارید که شهاب الدین پیش من
ایدا ازوی بدی نیست بدی از جانب شماست فردا که بسا دیا با
روم همه نقاره بردار کشم و شهاب الدین در ولایت دهلی
بحکایت سلطان سکندر لودی در است بعد سلطان ناصرالدین
بجانب مندو مراجعت کرد امرا باتفاق یکدیگر او را امر داد در
سنه ست عشر و تسعمایة از عالم رفت پادشاهی سلطان ناصرالدین
بن غیاث الدین خلجی یازده سال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
بعد از وی شاهزاده محمود خان را بر تخت ... ساسی اجلاس دادند
سلطان ... خطاب کردند و شهاب الدین پسر کلان
ناصرالدین در بلاد اسیر برها بنور رفته رنجور شد و همانجا وفات
یافت و این سلطان محمود شجاع و مردانه بود و در وقتی که بادشاه
شد بیست ساله بود و کارها کرد ولیکن بخت قوی نداشت اول
محافظ خان یکی از امرای دولت او بود با وی مخالف گشت

پوربیه که پیش سلطان محمود معتبر شده وجمعیت بهم رسانیده بودند
از قلعه بحنیکست تا قطعات فرود آمده اورا بقتل رسانیده بودن
غلبه هندوان پوربیه پیش سلطان محمود بیسیار رشد و تعدی ایشان
از حد اندازه بیرون افتاده تا بجدی که خانهای مسلمانان را بدر
دختها انداخته بود سلطان مظفر بقصد دفع شر و فساد
این عزیمت مندو کرد در اثنای این حال سلطان محمود جمعیت
لشکر سلطان دیده بجانب چندیری سواری کرد سلطان مظفر
گفت که اکنون محمود چندیری رفته است مندو خالی اند بعضی
جلادت و مردانگی نیست که درین وقت بر سر مندو روم
و فساد کفار را برطرف سازم و غبار پریشانی و ذلت از روی
حال مسلمانان دور کنم سلطان محمود نیز از دست غلبه هندوان
بجان آمده بود و دفع ایشان اورا آسانی دینست نمیداد اکنون
که شنیده که سلطان مظفر بجهت شر و فساد این ملاعین بر سر مندو

ان شما ررا مبارک باشد و عهد و این معنی از سلطان مظفر
غایت نفس و جوان مردی مردانگی بود جماعه از عهد و اکرنجه
بجانب چتور رفته بود و رانا سانگا موافق گشته بهای
عظیم بر دیار مند و آورده خللی در مملکت سلطان انداختند
سلطان محمود بمقتضای جلادت و شجاعت که داشت بجنگ
ایشان بر آمده داد دلیری و مردانگی داد و لیکن از دست کار رفته
چند زخم خورده افتاده بود رانا سانگا بر سر وی آمد و سلام کرد
و انصاف شجاعت وی داده گفت پادشاهی این جلادت
شده است و عرض کرد که خداوند ما را تاج و کلاه که مشهور است
مرحمت فرمایند و برده ند و پادشاهی میکنند سلطان محمود قبول
کرد تاج و کلاه از مند و طلبیده تسلیم سانگا کرد و سانگا ده هزار
سوار خود را در رکاب سلطان محمود کرده بمند و رسانید بعد از
وقوع این حوادث و فراغ سلطان محمود را چندان قوت

نماند که [illegible] الایت از دست او رفت و بدست ساکنان و دیگر شد و

افتاد در سنه اثنین و ثلاثین و تسعمایه دیگر است سلطان بهادر

بادشاه شده و بهادر با محمود در باطن رنجشی پیدا شد که باعث

وقوع وقایع میان ایشان شد سلطان بهادر [illegible] وقت

محاصره کرد سلطان محمود در دست بهادر عاجز و مسلط گشت

و در بند افتاد و سلطان او را در قلعه چانپانیر در بندخانه فرستاد

و سلطان محمود بسیار میخواست که جای شهید شود بر فوت این نعمت

حسرت کیلامی خورد سم درین راه که چانپانیر رفت شب برات در رسید

تمام شب نماز گذارد و دعا کرد و عجز و زاری نمود تا شهادت بیشتر

بعد از شب برات در لهای چانپانیر رسیده بود که جماعه کثیر از جند بری

رای پسنک راه ایشان را گرفته چنانکه آغاز کردند سلطان محمود

جوانی که در علم بهادر در پای داشت بشکست تا این کار از دادند

و بدست سلطان بهادر که همراه او بود ملاحظه کردند که مبادا [illegible] د

بندگان عرب چون شمشیر کشیده بر سلطان محمود و پسر [illegible] دویدند

و بر کناره حوض دفن کردند و پسرانش را بالای قلعه نگاه داشتند

بعد از رفتن سلطان محمود سندی سند و در دست گجراتیان

درآمدن دلک فی شهور شعبان سنه سبع ثلاثین و تسعمایه بعد از آن

ولایت سند در دست تصرف پادشاهان گجرات بود تا ظهور

دولت همایون پادشاه و بعد از [illegible] تمام مدت که افغانان

پادشاهی در دست ایشان بود [illegible] تنها یافته و الان تمامه

ممالک سند و چه سند و چه غیر آن داخل ممالک جلال الدین محمد

اکبر پادشاه است

سبب ابتدای سلاطین گجرات آن بود که چون ظلم نظام مفرح که مخاطب

به راستی خان بود و از جانب سلطان محمد بن فیروزشاه حکومت

گجرات داشت و آوازه ظلم عالم انتشار یافت و مظلومان ستمدیده

و از بلاد گجرات برسم استغاثه به دار الملک دهلی رسیده شرح جور

و نیز از پیش سلطان محمد شاه مقرر بود و حقیقت طغیان انها

این بود که سلطان محمد شاه همایون اعظم ظفرخان بن وجیه الملک

که یکبار ظفرا بود مشمول عواطف و عنایات کرده بود واقع بهر

مرحمت فرموده و بتاریخ سیوم ربیع الاول سنه ثلث و تسعین و سبعمائه

اعظم همایون ظفرخان را چتر و بارگاه سرخ که مخصوص به پادشاهان است

بود و رخصت ممالک گجرات ارزانی داشت و او را در همان

روز از شهر برآمده بر حوض خاص منزل کرد و روز دیگر سلطان

محمد بمنزل ظفرخان رفت و گوش او را بگوهرهای نصایح ارجمند

گرانبار ساخت و بار دیگر خلعت خاص لطف نموده حسب

که گویند در منشور حکومت او بخط خود القابی که به پادشاهان

بزرگ بود نوشت و چون ظفرخان بکوچ و لا اسای انجا

نموده عزم نهرواله که الان به پتن اشتهار دارد کرد و چون بانجا

رسید و خطی ملک نظام مفرح محصول چند ساله خالصه

سلطانی را بحوائج خود صرف کرده و یکبارگی بنای تمرد نهاده
و دست بیداد ظلم و جور را دراز کرده عموم متوطنان آن
بقاع را رنجانیده است چنانچه مردم مکرر بفریاد و استغاثه
آمده‌اند چون زمام حل و عقد مهام ملکی این ناحیه را بمن سپرده
بر من صواب آنست که هرچه محصول خالصه موجود باشد
بطریق استعجال ایشان از خود بمعتمدی فرستند و تسلی مظلومان
نموده خود نیز متوجه [illegible] الملک گردد ملک نظام مفرح
در جواب نوشته که چون راه پیاده آمده اید همانجا باشید
و تصدیع نکشید که من همانجا آمده حساب خواهم داد اما بشرط
آنکه مرا بوکلان نسپارند چون این جواب رسید معنی تمرد
و بغی و طغیان از وی بظهور پیوست ظفرخان بمقام استعداد
لشکر شد بعد از چند روز خبر رسید که ملک نظام بجمعیت
تمام متوجه این حدود گشته بکوه متواتر سر اعظم همایون نشسته

ظفر آراسته بجنگ خنگ برآمد و بتاریخ ششم صفر سنه تسع
عشر و تسعمایه چند از ده کروهی بیدر برآمده حرب صعب د
داد ملک نظام معه اخلاصه فوج خود و جست و جوی ظفر
خان بوده در فراز و نشیب می تاخت درین اثنا شخصی از نیز
ظفر خان بر دلفرنا یافته زخم کاری زد و او بهمان زخم
از پشت اسپ بر زمین آمد و بسرعت تمام سر او را بریده پیش ظفر
خان آورد — فلک را سرانداختن شد سرشت
نشاید کشید سر از سرنوشت   کلید ظفر خان بنا شد بدست
ببازو در فتح نتوان شکست   و از معاینه این حال شکست
بلشکر ملک نظام افتاد و مردم بسیار کشته شد و غنیمت بیشمار
بدست لشکر ظفر خان افتاد و پاره پاره راه تعاقب نموده
بخطه بیدر مراجعت نمود و از انجا در جمیع پرگنات گماشتهای
خود فرستاده و در سنه خمس عشر و تسعمایه بقصد تاج

تایید آسمانی و توفیق ربانی بود و این ملوک زادگان
در [illegible] اند و فرو نهادند که دشمن ایشان می نشینم
[illegible] بسر جواب کرد که بجود استقصا در ایشان
کشتن و بودن می حامی نشاید رنجیدن شهها و خلفا و اگر تو [illegible]
ممالک کنی باری حال سلاطین دیگر بگذارد و اتفاقی [illegible]
خاندان تو کنند پس صواب آنست که هر یکی را بر صوبی کار
نا پیوسته بایکدیگر مشغول باشند اسکندر هم چنان کرد و ممالک
ایران را به ایشان قسمت کرد و فارس که دار الملک اصلی بود
و همین عراق و جزیره که متاخم ممالک رومیان بوده است
با سطرس رومی داد و قریب [illegible] ایشان با وی بماند
خروج کرد و اسطرس را هلاک کرد متصرفات
وی در گرفت و با دیگر ملوک طوایف بساخت و باتفاق
ایشان ممالک ایران از رومیان خالی کرد و ایشان نیز او را

وخاندان او را پیوسته محترم و معظم داشته‌اند وجمعی گویند که
اشک بن دارا خروج کرده و چون درگذشت اشک خان دویم
و آن لشا برادر بیجن و قایم مقام گشت و مدت اشغانیان
و دیگر ملوک طوایف قریب دویست و پنجاه سال بوده وجمعی
گویند چهارصد و سی سال و بیشتر مورخان ذکر ایشان بتفصیل
بیاورده‌اند اما اشغانیان چون تختگاه داشته‌اند و ممالک
ایشان وسیع‌تر بوده است و بر دیگران مقدم بوده‌اند اسامی
ایشان یاد کنیم و از انبیای که در زمان ایشان بوده‌اند
جرجیس بوده است در جزیره و ذکریا و یحیی و عیسی در شام
صلوات الله علیهم اجمعین . و از حوادث واقعه اصحاب الکهف
ولیسه و زمین از ملوک طوایف بوده‌اند و عدد ایشان
هفده پادشاه اشغان بن دارا اول اشغانیان بوده است
وجمله ایشان را بوی نسبت کنند و مدت ملک ده سال اشک

... است بجانب ... بعث نموده در قلعه ... بار
... که در ان نواحی رسوخ کرده بود سمت معروف ...
... کانمایه تاتارخان پسر او که بوزارت سلطان
محمود بن سلطان محمد بن فیروز در ... قیام می نمود ...
استیلای ملوخان از دهلی قرار نمود بگجرات پیش
آمد بعرض پدر رسانید که اگر لشکر بمن همراه شود رفته دهلی
از تصرف ملوخان برآورده انتقام خود بکشم و سلطان
محمود را بپادشاهی رسانم نصرخان گفت الان در اولاد سلطان
فیروز شخصی که قابل پادشاهی باشد نمانده ... والحال
دهلی را متصرف است و علمای دین نزاع و مخاصمت فرق
اسلامیه که سبب خونریزی است روا نمیدارند تاتارخان را
باین حرف تسلی نشده گفت که امروز ما را این قدرت هست
که سلطنت دهلی برسیم و بپادشاهی میراث کس نیست برزبان راند

ملک بمیراث نیابد کسی — تا نزند تیغ دو دستی بسی

همایون ظفرخان چون دید که باین حرف منقاد نمی شود

و خود را از شغل مملکت گذرانیده تمام لشکر و حشم دولت

بتربیت او رضا نمود و وی در غرهٔ جمیدی الآخر سنه ست

و سبعمایه خود را سلطان محمد شاه خطاب داده و چتر

سلطنت بر سر افراخته بر تخت سلطنت نشست و بعد سه

ماه لشکری شکرف فراهم آورده غرهٔ شعبان سنه مذکور

بعزیمت دهلی در حرکت آمده در اثنای راه با و خبر رسانیدند

که راجه نردوت پای ادب از حیطهٔ اطاعت و انقیاد

بیرون نهاده است محمد شاه از راه عنان توجه منعطف

گردانیده جلوریز بولایت نردوت در آمده مواضع

و قصبات نهب و تاراج ساخت و هم در آنجا از فرط

شراب نوشی ناکام و نامراد از عالم درگذشت

تا قیامت درین بزم جهان سپهری که بهنگام طرب جام مرد گسسته

مدت پادشاهی او دو ماه و چند روز بود و چون خبر این

وحشت اثر بعظیم همایون رسید عظیم اندوهناک شد و

بسرعت تمام خود را باردو رسانید نعش محمد شاه را به پتن

فرستاد و خاطر پژمرده و دل پاره از روی ضرورت بر سریر

ایالت و اکابر در سنه عشر و ثمانمایه بر سریر سلطنت نشسته

بسلطان [illegible] ملقب گردید و در خطبه و فرمان القاب

او چنین قرار یافت الواثق بالله المنان شمس الدنیا و الدین

ابو المجاهد مظفر شاه السلطان و امرا و معارف دیوان

را بخلعتهای فاخره و نوازشهای متکاثر فرموده در اطراف

و نواحی کوشش فتح و ظفر نواخت و در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه

در شهور المذکور سلطان مظفر شاه بیمار شده روزی شاهزاده

احمد خان پسر محمد شاه را بحضور امرا و بزرگان ممالک بر تخت

گذاری وی کرد منجر و متاسف گردید و سلطان احمد نادر انخ ...
بلاد کفار و تخریب آثار کفر و اعلای مراسم مسلمانی و تعمیر ...
اسلام دقیقه فرو نگذاشت و هر گاه نصرت نمود ... بشهر
می آمد جشنی عظیم ترتیب داده و سپاهیان را که خدمتی پسندیده
بتقدیم رسانیده بودند با نعام و التفات و زیادتی علوفه و ...
امتیازی می بخشید و ساکنان بلاد گجرات را از اهالی و ...
و مشایخ و اهل استحقاق انعام بسیار فرموده مورد مراحم
سلطانی می ساخت

بده جام جشنی بخش جام امید　　وز و سرود عالم بکام امید
سعادت ز نیکوش کرده سرم　　... دیده باز از ...

و در سنه چهارم ربیع الاخر سنه ست و اربعین و ثمانمایه از
محنت سرای دنیا بارامگاه عقبی انتقام نمود و بعد از فوت
در خطوط و مناشیر وی را خدایگان مغفور می نوشتند

... و عدل ترکیب کسی زندگانی کرد بداد ملک خراجوان رود بود

ولادتش شب جمعه نوزدهم ذی الحجه الحرام سنه ثلث و تسعین

در دار السلطنت دهلی بود و در بیست و دو سالگی بسلطنت

رسیده سی و دو سال و شش ماه و بیست روز بر سریر سلطنت

جا داشت و در بستان شاه احمد آباد مدفون است بعد از وی پسر وی

شاهزاده محمد از امرا و وزرا و اکابر شهر بتخت سلطنت

اجلاس داده [illegible] خطاب داد

و لوازم نثار و ایثار تقدیم رسید و زری که بجهت نثار رسیده

بود باهل استحقاق تقسیم نموده و امرا و اعیان ملک بحال بها

منصبها امتیاز بخشید و از جلوس او مملکت را از سر رونق

و رواجی پدید آمد و بطوری در بخشش و بخشایش برگشاد

که عاملان حرص را از راه معطل و معزول العمل گردانید چنانکه عوام

او را محمد شاه زر بخش میگفتند و در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه

بقصد تخریب بلاد کفار که سر از اطاعت و انقیاد پیچیده بودند متوجه گردید و از لوازم غارت و تاراج دقیقه نا مرعی نگذاشت و در سینه خسرو خضر بین و نمایه داعی حق را اشتیاق نمود بعد از فوت او را در میراث خدایگان کریم می نوشتند کرم کن که هر کس که دارد کرم کرم دارد همیشه پیش شی محترم مدت سلطنت او هشت سال و نه ماه و چهار روز بود و بعد از وی پسر کلان او را که در هفت سالگی بود بر سریر سلطنت اجلاس داده مخاطب ساختند و در وقت جلوس لوازم نثار بتقدیم رسانیده و از آن زر مستحقان بلاد گجرات را معمور ساخت و اعیان و امرا مملکت را بعطایای بیشمار و خطابهای مخصوص خوش دل و امیدوار ساخت و او پادشاهی بود بشجاعت و شهامت آراسته چنانکه در معرکه قتال ذات

خود بود. است رسوا نه می نمود اما هنگام اشتغال نایره

غضب بتخصیص که نشاء شراب در سر داشتی مرتکب

اعمال بهیمه می شد و بکشتن و خون ریختن بی باک و سفاک

ذبود و در سنه هشت و بیستم و نهصد و نه بیمار شد و ...

بروز مرض اشتداد یافته بتاریخ بیست سیوم رجب ۹۱۱

مذکور رخت هستی ازین سرای فانی بربست و در حظیره سلطان

محمد شاه مدفون گشت و در فرامین و مناشیر او را سلطان

غازی نوشتند

از بیخ زمین نرست برگی کآسیب نیافت از تبرش

این شاه سپهر رواق کردون غرق است بخون زاد مرزش

مدت سلطنت او هشت سال و شش ماه و سیزده روز بود بعد از

وی داود خان بن احمد شاه بر سریر سلطنت نشسته خود را

داود شاه خطاب کرد و چون مرتکب اعمال ناسزا بیست

حیدر افعال نا شایست شدن گرفت و حرکات که دلالت

بر نامت همت او میکرد ازو صادر می شد بسبب تغیر خدیو

گردید و امرا و بزرگان از مشاهده حرکات نامنضبط او بیزار شده

او را از حکومت بر آوردند

بسا دولت که آید بر گذرگاه   چو مرد آگه نباشد گم کند ره

و مدت پادشاهی او هفت روز بود بعد از وی را در سلطان

قطب الدین را بدولتخانه پادشاهی آورده [illegible]

مخاطب ساخته بر تخت سلطنت جا داد و امرا و لشکریان

بجهت شناسه او رسم تهنیت بجا آوردند بعد از آن محمود شاه

بصلاح و استصواب امرا بر تخت ایالت تکیه زده جانشین

آبای خود شد طبقات خلایق را علی اختلاف مراتبهم از

فیض عام بهره مند و کامیاب گردانید گویند در آن روز

هزار اسپان تازی و عراقی و ترکی و خلعتهای قیمتی و کمر زر و شمشیر

مرصع و خنجرهای زرافشان و یک کرور تنکهٔ نقد پیشکش نمود
و هم در اول جلوس بعضی از امرای غدار خواستند که علم
فتنه و طغیان برافراخته و او جوان بکی و ولی دولتی را ده
غبار فتنه و آشوب برانگیزند سلطان محمود بر اتفاق و ارادهٔ
اندیشان اطلاع یافته خواست که بسزای بد نیت رسیده
دادرساند جماعهٔ مفسدان ارادهٔ سلطان فهمیده در مآل
کار خود متحیر شدند باجتماع مردم پرداخته و مسلح شده در
دربار بادشاهی ریختند و آخر تاب حملهٔ جوانان عسکر محمود شاه
و صدمهٔ پیلان کوه پیکر نیاورده رو بفرار نهادند و کشته شدند
و بعد ازین بعد از سه سال جلوس او در سنه ست و ستین
و ثمانمایه نظام شاه بن همایون شاه دکنی از دست سلطان
محمود خلجی که سلطنت مالوه داشت و با لشکر گران متوجه
بلاد دکن گشته طلب امداد و کومک کرد و سلطان شاه

استدعاء او قبول نموده باشصت هزار سوار مسلح اشتوانی
نهضت فرمود و سلطان محمود خلجی پیش از وصول عساکر
محمود شاه با نظام شاه جنگ کرده غالب آمده شهر بدر
امحاصره کرده آنرا بحیطه تصرف در آورده بود که محمود شاه
بولایت آمده و بر ماهیهور آمده راه گریز را سلطان محمود
خلجی مسدود ساخت سلطان محمود راه متعارف را
گذاشته گوندواره رفت و بجهت بیکی راه وبی آبی
محنت بسیار بمردم او رسید و زیاده بر هزار آدمی از بی
آبی هلاک گشتند محمود شاه خلجی بر نظام شاه نوشته فرستاد
که هرگاه آن قرة عین سلطنت را بکومک محمود شاه تمام
ممالک گجرات را بجایگیر سپاهی داده یک موضع بجهت
خود نگذاشته بود و در عرض چهار سال دو حصه از
خزاین ابا و اجداد خود صرف نموده بود لاجرم بهر صوب که

عنان همت او مصروف شد بر فتح و فیروزی باستقبال
او و شناختن مناقب ماثر این سلطان اعظم الشان برفیع المکان
در سخاوت و شجاعت و دین داری و رعیت پروری و قمع و
قلع آثار کفر و طغیان در رفع و اعلای معابد دین اسلام و شکست
و ریخت بتخانها معابد و معابر و فتح و ربع را بجا و راحت نا ...
قلاع کافران و عمارت بلاد اسلام بجای ان بجا پس دی
بد افعال و اخلاق بیرون از حد حصر و احصاست و وی
از تمامه سلاطین گجرات و سایران و الایات ممتاز مستثنی
کرد و ساکنان ... در سنه ست عشر و تسعمایه سلطان محمود بجانب
نهرواله حرکت کرد و ساکنان آن بقعه را از علما و صلحا و فقرا
با نعام و التفات مسرور و خوشدل ساخت و فرموده غرض
از آمدن ان بود که از شما دیدم رخصت بگردشاید امان نده
علما و اکابر دعا کردند و از همان مجلس سوار شده بطرف

مزارات مشایخ پتن رحمهم الله رفته و بعد از آن متوجه

احمدآباد گشت و طواف روضه شیخ احمد کهتو قدس سره نموده

عازم محمدآباد شد و چون ضعف بیماری در خود احساس کرد

شاهزاده مظفرخان را طلبیده نصایح دلپذیر کرد و هم درین اثنا خبر

رسید که ایلچی شاه اسمعیل پادشاه ایران تحفها نفیس می‌آورد

فرمود خدای تعالی روی قزلباش که دشمن صحابه رسول الله

مبتدع و مخترع ظلم اند ننماید اتفاقاً همچنان شد وقت عصر روز

دوشنبه دویم رمضان سنه سبع عشر و تسعمایه رخت هستی

فانی بسرای نعیم جاودانی رسیده بود شصت و نه سال عمر

یافت و پنجاه و پنجسال و یکماه و دو روز جهانداری کرد مزار او را

در مناسک شیر خداگان حلیم می‌نوشتند و در مقبره شیخ احمد کهتو قدس

سره مدفون است

بیت

هر کرا قاید توفیق ازل گشت رفیق   بشتابنده در منزل مقصود رسید

نهب و تاراج ساخت و از انجمله ماهر ایدر که از دست ادجین
از امرا بدرجه شهادت رسیده بوده بر ولایت او تاخت
و تاراج کرده او را ابرای رسانیده و او بشکنجه بسیار شده
و عجز و زاری نموده استغفاری تقصیر خود کرده و در ثلث
و عشرین و تسعمایه خبر رسید که محمود خلجی که سلطنت مالوه دا
از استیلای راجپوتان پوربیه که در خدمت او بوده عاجز
گشته باین جناب التجا می آرد سلطان ازین خبر خوشحال
نموده انچه مخصوص پادشاهست ما جمیع کارخانها و تحف و هدایا
بسیار همراه داشته عازم استقبال کردند و در نواحی موضع
دیوله که از قریات گجرات است اتفاق ملاقات افتاد
سلطان مظفر دلجوئی بسیار نموده گفت خاطر از مفارقت وطن
و مملکت مکدر نباشد که عنقریب بنصرت و تائید الهی دمار
از روزگار پوربیه برآورده مملکت مالوه را از آشوب فتنه

ودعا و پاک نموده بعدازان ایشان بتسلیم نموده درهمان
منزل باستعداد لشکر حکم فرموده در اندک مدت با لشکر بیکران
متوجه مالوه گردید چون نزدیک بمندو رسید راجپوتان از قلعه
برآمده جنگ صعب نمودند و داد مردی و مردانگی داده بقلعه
درآمدند و سلطان مظفر برو ناپیا کشاده برآمدند و راجپوتان
جوهر کرده آتش در خانها زده بمحاربه درآمدند و تا رمق جان
باقی بود تردد کردند مظفر نیز در قلعه درآمده قتل عام فرمود گویند
دران روز نوزده هزار راجپوت بقتل رسیده بود و چون از قتل
راجپوتان فارغ شدند سلطان محمود بخدمت [illegible] مبارک
باد و تهنیت گفت مظفر باو پرسید که بنده چه حکم میشود سلطان
مظفر گفت مملکت مالوه بشما مبارک باشد و ازانجا مراجعت
نموده بجنگ رانا سانگا که ولایت ایدر را زور آورده انجا
گرفته بود و الان با لشکر گران مع کمک راجپوتان می‌آمد متوجه گردیده

درانا سانگا از شنیدن این واقعه دهشت خورده وایشان که بخت
درانا سانگا چند بار با امرای مظفرشاهی جنگها کرده وبسیاری
از امرای وسرداران گجراتی را بدرجهٔ شهادت رسانیده تا
وبعد ازان در ربقهٔ اطاعت وانقیاد درآمده پیشکشهای
لایق بدرگاه می فرستاد ودر سنه احدی وثلثین وتسعمایه
شاهزاده بهادرخان از سلطان ملول ومکدر گردیده متوجه
وسلکی دید ودر راه مثل راجه ولایت مالبوره وراجه چیتور
مقدم شاهزاده را غنیمت جلیله دانسته انواع خدمتگاری
بتقدیم رسانید وپیشکش هرجنس گذرانیده التماس اقامت حکومت
آن ولایتها میکردند شاهزاده از علو همت دست رد بر آنها
نهاده بزیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه معین الدین چشتی
قدس سره مشرف شد واز انجا عازم ولایت میوات
گشت حسن خان میواتی باستقبال شتافته لوازم ضیافت ومهمانداری

بجا می آورد دستار مراد و از آنجا بدهلی متوجه گردید اتفاقا
در آن ایام میرزا دو پسر میرزا ظهیر الدین محمد بابر بهوای تسخیر ممالک
سند و هندوستان در نواحی دهلی نزول اجلال فرموده بود سلطان
ابراهیم بن سکندر بن بهلول لودی از قدوم شاهزاده
قوت استظهار یافته کمال اعزاز و اکرام بتقدیم رسانید
و در همین ایام در دیار گجرات قحط عظیم افتاد خلق در اضطرار شد
سلطان مظفر از شفقت عمیمی که داشت شروع در ختم قرآن عظیم ختم
صحاح ستّه نمود حق سبحانه و تعالی ببرکت خیرات و صدقات
و این ملته را از مردم برداشت در همان ایام مرضی بر ذات
سلطان طاری گشت روز بروز زیاده می شد و شاهزاده
بهادر خان را یاد می فرمود و انتظار قدوم او میکشید
و چون مرض او بیشتر شد روزی سکندر خان فرزند کلان را
بحضور خود خوانده در حق برادران وصیت نمود و بعد از آن ادا

از اں جمعه کوشش بسیدر فرمود که طاقت رفتن مسجد در خود
نمیابم مردم را بمسجد فرستاد خود بادای نماز پیشین پرداخت
بعد از فراغ نماز پیاسخی قرار گرفته بجوار حق اشتغال نمود
مدت سلطنت چهار ده سال و نه ماه بود بعد ازین امیران
سلطان سکندر بر سریر سلطنت تکیه زد و نغش بقصبه
سرکهی بجوار شیخ احمد کهتو قدس سره فرستاد و چون سه روز
از تعزیت گذشت جا بنا نیز گردید بقصبه بتوه رسیده زیارت
پیران انجا نموده شنید که شیخ چو که یکی از فرزندان قطب عالم
سید برهان الدین بود گفته است که سلطنت شاهزاده بها در خان
اشتغال خواهد یافت سلطان سکندر شیخ چهو را نسبت مکتوب
کرده حرفهای نالایق بر زبان راند و چون بجا بنا نیز رسید
خدمتکاران خود را رعایت نموده ولایتها داد و مطلقا
تفحص احوال امرای بزرگ و از بندگان سلطان مظفر و غلامان در

سکندر خان بدین آزرده خاطر گردید و چون اورا از [illegible]
کردهای او حرکات ناملایم صادر شدن گرفت یکبار قلوب سپاه
و رعایا نیز از وی متنفر گردید سلطان سکندر روزی معرکه
بار آراسته و امرا و اعیان مملکت را خلعتها داده یکهزار و
هشتصد اسپ انعام کرد و اکثری در غیر موضع بود و در سنه
اثنین و ثلثین و تسعمایه بتاریخ نوزدهم شعبان باتفاق عماد الملک
دو نفر ترک مظفر شاهی و کمیز حبشی بدولتخانه درآمده هم در جای
خواب سلطان سکندر را بزخم شمشیر شهید ساختند
همین خو دارد این سپهر جفاکوش که بکام دل کسی را در کشش
نماید تشنه‌کان از شربت از جام   همی در خاک ریزد گاه آشام
ایام حکومت او دو ماه و شانزده روز بود و بعد از وی برادر
وی نصیر خان را عماد الملک باتفاق امرای دیگر از حرم برآورده
بر تخت سلطنت اجلاس داده بسلطان محمود خطاب کرد

امرای سلطان سکندر را از هراس و بیم گریخته و

و جان و مالها بباد داده جان غنیمت بردند اعیان گجرات

و ارکان دولت بضرورت آمده تهنیت نمودند عماد الملک

تعاهده پیشتر سرکردها را خلعتهای بادشاهانه داده تسلی

میکرد و خطابها میداد امرای دیگر تاج الملک نصرت و عمدا

داشتند که سعی و جهد بر میان بسته با فواج آراسته

از قوم و قبیله خود بطلب سلطان بهادر روان شدند

و عماد الملک از روی اضطرار بنظام الملک دکهنی

خطی نوشته و زر بسیار فرستاده لشکری باستمداد طلبید

و براجهای اطراف نیز خطها نوشته بنواحی چانپانیر آورد

نصیر الدین محمد بابر بادشاه عریضه نوشته و قبول پیشکش

بسیار نموده استمداد خواست و امرایی که متوجه بهادر شاه

بودند چون ازین ماجرا خبر یافتند رسولی فرستاده بهادر را

بزودی طلب داشتند متوجه گجرات گردید چون نزدیک
گجرات رسید امرا از هر طرف بدو ملحق شدند و خوانین
ملک و سران کرده بسوی او شتافتند و امرای پیشکند
که از عماد الملک گریخته بودند نیز بشرف خدمت رسیدند
سلطان بهادر با استظهار و استعداد تمام بیست و هفتم
بشهر رمضان المبارک سنه اثنین و ثلثین و تسعمایه بگجرات رسید
عماد الملک هر چند خزانها تهی کرد و سعی در جمع لشکر نمود سودی
نداشت اکثر مردم امرا و امرازادگان از وی رو تافتند
و پیش بهادرشاه آمدند و سلطان بهادر بمقتضی وقت
دلجویی بسیار نموده در تالیف قلوب می کوشید اما حکومت
سلطان محمود چهار ماه بود و روز عید رمضان سال مذکور
سلطان بهادر بر تخت آبای کرام تکیه زد و لوای سلطنت
برافراشت و سران ملک و ارکان مملکت رو بوی نهادند

وسلطان بهادر در مقام رعیت پروری و سرانجام لشکر
در آمده جمهور خلایق و کافهٔ انام را بانعام از حد افزون مبتهج
گردانید و مناصب سپاه را یکمرده بیست و ده چهل
فرمود و یکساله را مواجب از خزانه داده همه را راضی
و خورسند ساخت و فقرا و گوشه نشینان را و ظایف
و ادرارات خوشدل و شادمان کرد و جمعی از امراکه بعماد الملک
متفق بودند باطراف و نواحی رفته طریقهٔ مخالفت سپردند
و غبار فتنه و آشوب برانگیختند آخر بیمن اقبال روز
افزون بسزای خود رسیدند و جمعی از امرای سلطان ابراهیم
که از بیم بابر بادشاه بگجرات افتاده بودند بخدمت رسیده
بمراتب عالی سربلند گشتند و روز اول سیصد قبای زربفت
سراسری و پنجاه و پنج اسپ و چند لک تنکه نقد بآن جماعه
انعام و دلجوئی نمود و درین ایام پسر اماسا لکاو پهلهدی نبیره

بخدمت شتافتند بمهات روزمی سلسله فیل و هزار و پانصد دست
زربفت سراسر بایشان بخشید و هم درین ایام سلطان عالم حاکم
کالپی از صدمت افواج حضرت جنت اشیانی التجا بجانب
بهادر برد و سلطان قلعه رایسین و چندیری و ولایت
بهلسه را بسلطان عالم جاگیر کرد و خود متوجه تسخیر قلعهای
اطراف شد بعد از ان متوجه چیتا پور گردید و درین وقت محمد زمان
میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا از حضرت
جنت اشیانی سلاطین ابی و اجتماع اولاد سلطان بهلول کرد
در خدمت او باعث غرور و نخوت بران آورد که بغیر ادبیت
مع همایون بادشاه سلسله جنگ تحریک داد چند بار و محاربه
و مجادله کرده و غالب و مغلوب شد چنانچه تمام این قصه در ذکر
جنت اشیانی سمت بیان یافته است و چون سلطان بهادر
در زمان استیلای جنت اشیانی از روی عجز و درماندگی از فرنگیان

مد خواسته بود دقیق میدانست که انجماعه خواهد رسید
اخر بملاحظه انکه بهادر بکوات خایست مبادا انطرف انها
درآید پشیمان شده چند روز جنپا نیز توقف کرده بولایت رنت هو
دجوناکره متوجه کردید تا بعد از امدن ان جماعه را طریق
که واند برکرداند و راه ند چند روز بسیر شکار پرداخته بود که
خبر رسید که فرنکیان در پنج شش هزار غراب رسیدند سلطان
بهادر از فرنکیان ملاحظه نموده با اندک مردم بجهت تسلی ایشان
بر غراب سوار شده رفت و فرنکیان فرصت یافته در مقام غدر درامدند
سلطان بفراست دریافت و میخواست که از ان غراب
آن ملاعین باوی بودند برجسته بر غراب دیگر برشته برسند
همدران حال ملاعین بضرب نیزه کار او را تمام کرده غرق
ساختند بساشیر درنده سهمکین که از نوک خاری درآید بکی
مبندیش از ان تیشه نیش دار که نمرود را کشت یک پشه دار

و لشکر گجرات بلا توقف متوجه احمداباد گردیده و بندر بتصرف
فرنگیان داده و این واقعه رمضان سنه ثلث و اربعین تسعمایه
روی داد مدت سلطنت یازده سال نه ماه بود و چون سلطان
بهادر شهادت یافت امرا در تعین پادشاه بیکدیگر مصلحت
کردند و چون میران محمد شاه که خواهرزاده سلطان بود حکومت
اسیر و برهانپور داشت و سلطان بهادر بار ها بولایت
عهدی او اشارت کرده بود همگنان بسلطنت او رضا دادند
و غایبانه خطبه و سکه بنام او خوانده و مسرعان بطلب فرستادند
و وی بعد از خطبه خواندن بیک نیم ماه باجل طبیعی در گذشت
و بعد از وی محمود خان بن سلطان مظفر که در برهانپور بحکم سلطان
بهادر در قید میران محمد شاه بود طلبیده در ذی حجه سنه اربع
و اربعین و تسعمایه بر تخت گجرات اجلاس دادند
خطاب کردند چون در خاطر از تفرقه امرای بلخی جمع کرد

و در مقام پیوستن ممالک دیگر بود اغنت و تغییر مملکت و دولت سپاه در آمده باید که وقتی ولایت گجرات را دیگر باره

بحال اصلی آورد و با اعیان و اکابر و اشراف و صلحا سلوک مرضی پیش گرفت چنانچه اکثر اوقات بصحبت علما

و صلحا گذرانیدی و اعزاز و اکرام بسیار نمودی و در باب حضرت شیخ المشایخ قطب السند شیخ علی متقی قدس سره

اعتقاد عظیم بود بارها پالکی شیخ را بر کتف خود میگرفت و بمنزل خود می آورد نقل است که سلطان محمود را در طهارت

آب وسواس بیار بود شیخ همت بر دفع وسواس او گماشتند و کلاه خود را سه کرت شستند کرت چهارم کلاه را شسته

آب را در طشت که او را نیز سه بار شسته بود انداختند و گفتند بابا محمود این آب را آنچه دیدی که بحکم شرع پاک است

و وسواس مکنید سلطان محمود دیگر مود ایشان آب بکشید و صورت ۲۳۰

از لوح دل هوسها شسته شده بود و در هوای زمستان تهجد
میگزارد و پوستینها بر جامه خواب او سر کشیده و ادراک او به حکم کرده بود
در روزهای مولد حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم که
طعام به نزد مساکین دادی خود طشت و آفتابه به دست گرفته
دست مردم شستی و از آن پارچه که دستارخوان درویشان
میکردند برای پوشش خود جامه می‌ساخت و در دوازده کروهی
احمدآباد شهری بنا نهاده محمودآباد نام کرده از احمدآباد تا آنجا
دو رویه بازار ساخت و در کنار آب مهابذی آهوخانه ساخت
تا هفت کروه دیوار از خشت پخته و کنگره ساخت و در آن آهو
خانه چند جا عمارات دلکشا بنا فرمود و اقسام جانور درین خانه
سر داد که از توالد و تناسل کثرت تمام گرفته بودند و چون بعضی
مولع بود حرم بسیار جمع ساخته با ایشان درین آهوخانه شکار
کردی و درختانی که درین آهوخانه داخل بودند بجهت سرسبزی

وچند جا بهمانی لطیف ساخته بود و بخوبانی انجا عورات جمیله
چون در بلاد دیگرات رفتن عورات بمزارات و اجتماع
این طایفه بهر بهار رواج عظیم داشت و فسق و فجور بمنزله رسم
و عادت شده بود و قبح ان از نظر ها برخاسته بخوبترین وجهی منع
این باب کرده بود و در از دهم ربیع الاول احدی و ستین و سبعمایه
که تمام مولد مصطفی را صلی الله علیه وسلم بخشش کرده و نماز عصر
گذارده سری بر بالین استراحت نهاده بود و یکی از خادمان
بر نامدی امام دران محل که خفته بود در امد و بهای سلطان را
چوب بیک حمله بسته و شمشیر تیز بر حلق او راند چنانکه دستها
نیز بریده شد و جامه سر پس را در گوشه مخفی ساخته کس را بطلب
امرای کبار فرستاد و مطربان را فرمود که سلطان می فرماید که
از بیرون خانه سرود و نغمه بار کشند خداوندخان و اصفهان
که مرده وزیر بودند در خلوت برده تقتل رسانیدند و هم چنین و ازده

کس را از امرای کبار بقتل آورد و شربت شهادت چشانید
چون ذی کسان مطلب اعتماد خان در آمدن تعلل ورزید بگفت
که من همین ساعت از خدمت سلطان آمده ام این چه وقت
طلبیدن است جمعی آزاد باشند اگر در آن شب حاضر
بودند هر یکی را خطابها داده بامارت امیدوار ساخت
و دست بخزانه دراز کرده زر بسیار بمردم داده و اسپان
طویله باشی قسمت کرده مایه استظهار خود ساخت و چون
صبح دمید خبر شهادت سلطان آشکار یافت عماد الملک
و جهجهار خان و الغ خان حبشی و دیگر امرا جمعیت نموده بر
آن برگشته روزگار آمدند و بمقتضای آنکه بیت
سلطنت کر همه یکلحظه بود مغتنم است   خبر بر سر او رخته با جمعی اوباش
و چند سلسله فیل در برابر [illegible] حمله از برخاک مذلت
افتاده بقتل رسید و ریسمان بر پای او بسته در بازار

دیگر جا که گردید، چند مدت سلطنت سلطان محمود شانزده
سال و دو ماه و چند روز بود بحسب اتفاق اسلام شاه
بن شیرشاه پادشاه دهلی و نظام الملک بحری حاکم احمدنگر
هم درین سال باجل طبیعی درگذشتند و شاعری در تاریخ وفات
ایشان این ابیات در سلک نظم کشید قطعه

سه خسرو را زوال آمد بیکسال | که هند از عدلشان دارالامان بود
یکی محمود شه سلطان گجرات | که همچون دولت خود نوجوان بود
دگر اسلام شه سلطان دهلی | که اندر عهد خود صاحبقران بود
سیوم نظام الملک بحری | که در ملک دکن خسرو نشان بود
ز تاریخ وفات این سه خسرو | چه می پرسی زوال خسروان بود

و چون سلطان محمود از خرابه دنیا بمعموره عقبی خرامید وارثی
ازوی نمانده بود زیرا که از زنهای او اگر کسی را
حمل می شد اسقاط میکرد و نگذاشتی که فرزندی شود بجهت تسکین

نبیرهٔ شنسته وفنا اعتماد خان صفی الملک نام خود ساخته را از اولاد سلطان احمد بانی احمدآباد گفته بدی کار آورده باتفاق تقابت پناه سیران سید مبارک بخاری که از امرای کبار در شجاعت و سخاوت و همت و جوانمردی یگانهٔ عصر و سرآمدهٔ روزگار بوده درین دو صفت غایت شهبازی داشت بتخت سلطنت اجلاسش نمود سلطنت خطاب داده دستکیر امرا نموده جاگیرهای ایشان مستقیم داشته ولایت را بیکدیگر قسمت کرده باتفاق و گاهی باختلاف بسر می بردند یکجانب همین اعتماد خان که مقرب‌ترین و غالب‌ترین مکاره ترین این جماعه بود و جای دیگر سید مبارک بخاری و جماعهٔ دیگر افغانان و فولادی و غیرهم جمعیتی تمام بهم رسانیده بودند باغوای فرقهٔ جهودیه که دران دیار استیلا یافته بود براه ضلالت رفته و از طرف دیگر عماد الملک و میراد

چنگیز خان که در داد و بخشش و شجاعت و جلالت پهلو بشاهان

آن دیار میزد و اعتماد خان استقلال تمام بهم رسانیده و کار

مملکت از پیش خود گرفت بجا اسم سلطنت بر سلطان احمد

چیزی نگذاشته او را در خانه میداشت چون پنج برین

منوال گذشت سلطان احمد تاب این حالت نیاورده از

احمدآباد بر آمده بمحمودآباد پیش سید مبارک بخاری رفت

و عالم خان لودی و امرای دیگر بر و گرد آمدند و اعتماد

خان و عماد الملک و سایر امرای گجرات با فوج

خانه بر سر سید مبارک رفتند سید مبارک اگرچه نسبت

با اعتماد خان جمعیت کم داشت ولیکن از غایت جانب

سلطان احمد معرکه قتال برآراست و چون بنا جنگ

قضارا توپی بر سید رسیده شهید ساخت و شکست سلطان

احمد روزی چند در صحرا و جنگل سرگردانی کشیده نزد اعتماد خان

آوردی چنان سلطان را در خانه آورد و کس را نمیگذاشت که
بحضور او آید و چون استقلال اعتماد خان بغایت رسید
عماد الملک باتفاق امرای دیگر از روی عزت و اشتعال
نایره حسد لشکری برخانه اعتماد خان آورده گرد کرده اعتماد
خان تاب نیاورده در نواحی چانپانیر گریخته رفت و بعد از آن
در میان یکدیگر بصلح قرار یافته ولایت گجرات را در میان خود
تقسیم نموده گرفتند اعتماد خان باز مهمات ولایت را از
پیش گرفته در محافظت سلطان احمد میکوشید و موازی یکهزار و پانصد
سوار را جاگیر خاصه سلطان احمد جدا کرده جمعی کرد و آمده خود
او را اندک شوکتی بهم رسید در مقام دفع اعتماد خان شد
و بمصاحبان خود در باب قتل او مشورت میکرد و از روی خورد
سالی در مجلس خود اظهار این معنی می نمود چون اعتماد خان از
حقیقت حال آگاهی یافت پیش دستی نموده شبی او را بقتل کرد

دیوار قلعه محاذی خانه وجیه الملک بجانب دریا افکند
و درمیان مردم شهرت داد که سلطان احمد بصحبت لوندی بخانه
وجیه الملک درآمده بود و باد اپسنته بقتل رسید ایام گرفتاری
سلطان احمد شش سال و چند ماه بود و بعد از آن اعتماد خان
طفلی بنام در مجلس امرای گجرات آورده و مصحف
گرفته قسم یاد کرد که این طفل پسر سلطان محمود است من تا
امروز پرورش کرده ام چون تخت گجرات خالی بود نقابت
پناه پناه میران سید مبارک بخاری در مجلس اکابر و امرا
تاج سلطنت گرفته بر آن مولود نهاد و او را سلطان
احمد لقب داده تهنیت و مبارک باد سلطنت گرفتند
امروز وزارت را باعتماد خان مفوض داشته و امرای
بزرگ بجاگیر های خود استقلال گرفته دیگری را دخل
نمیدادند و یکدیگر خلافها و جنگهای عظیم درمیان آوردند

و چون خلل و فتور در انتظام مهام آن ولایت از حد گذشت
اعتماد خان در سنه ثمانین و تسعمایه عرضه داشت بدرگاه
سلطان الوقت بادشاه عالم پناه جلال الدین محمد اکبر
بادشاه فرستاده ترغیب تسخیر گجرات نمود بندگان حضرت بطریق
ایلغار متوجه شدند چون رایات جهان کشای بپتن رسید
شیرخان که محاصره داشت دست و پا گم کرده بطرفی گریخت
و میرزایان نیز این خبر شنیده بگریخت

بیت

بیا که رایت منصور بادشاه رسید — نوید فتح بشارت بمهر و ماه رسید

۱۰ اعتماد خان ابوتراب و الغ خان حبشی و جهجهار خان آمده
در سلک دولتخواهان انتظام یافتند و مظفر از شیرخان
جدا شده بملازمت آمده مورد مراحم بیشمار گردید و دولت
گجراتیان منتهی گشت و گجرات ممالک محروسه و از اسباب
فتح گجرات و باعث شکست صف اعدا مبارزت و شهادت

نقابت پناه ولایت دستگاه شیخ محمد بخاری وسیادت مآب
سید حسن ابن سید احمد بخاری که اشرف شرفای این دیار وعین
اعیان قوم سادات بخارا اند شده اما آن کسی که ازین خاندان
عظیم و دودمان عالی از اعیان ارکان دولت و مدار مهام
سلطنت و مقرب الحضرت السلطانیه است معین الدین
والدنیا شیخ فرید ابن سید احمد بخاری است و دست
ورحمت وجود و عطا بر مفارق خلق خدا گشاده بخلوص
نیت وصدق ارادت بر در دعا ایستاده است و طوائف
انام از خواص و عوام از جنس علما و صلحا و فقرا و غربا و گوشه نشینان
از ارباب حقیقت و نیاز از موائد جود و کرم و صدق و محبت
وعقیدت و نیازی محظوظ و مسرور راضی و شاکر اند حق سبحانه
و تعالی ظل دولت برین خاندان عظیم و دودمان مبسوط داشته
و توفیق اجرا سعادت کونین بر فرید کرده در جمیع کارها دینا و آخرت

عاقبت بحیز کردانا د [illegible] سلاطین [illegible]

در تاریخ منهاج السراج چنین آورده است که چون نوبت

خلافت بولید بن عبد الملک بن مروان رسید حجاج

ابن یوسف و محمد هارون را ضبط و تسخیر ممالک سند و ملتان

بر گماشت حجاج در اوایل سنه ست و ثمانین بولایت مکران

در آمده متصرف شد و در اندک فرصتی تمامه مملکت سند و ملتان

و مخالف در حوزه تصرف و اقتدار اولیای دولت اسلام

[illegible] اسیوطی در تاریخ خلفا آورده که در زمان ولید بن عبد الملک

در سنه اربع و تسعین کابل و فرغانه و شاش سند و غیر آن فتح

شد و در سنه خمس تسعین ملتان و مدینة الباب در سنه

ست و تسعین طوس و غیر آن بدست آمد و هم درین سال خلیفه

الولید ودیعت حیات بجان آفرین سپرده است

ناقلان اخبار چنین روایت کرده اند که در اوایل زمان که
حکومت و فرمان روایی این ناحیه شد در اولاد تمیم
انصاری رضی الله عنه بوده و چون از زمین داران آنجا
سومرگان بمزید قوت و کثرت اتباع اختصاص داشتند
بمرور زمان استیلا یافته متصدی شغل حکومت گشتند وسی
و شش نفر ازین قوم در مدت پانصد سال فرمان روایی
داشت تفصیل اسامی ایشان معلوم نشده و بعد از پانصد
سال حکام زمین ناحیه سمگان اشغال یافت و این طبقه
سمگان خود را منسوب بجمشید میدانند و نسب خود را
میرسانند و پانزده نفر ایشان در قرب یکصد و هفتاد سال
بر مسند حکومت جا داشته و اول کسی که از سمگان چندی
شغل حکومت کردند [illegible] بود و این لفظ

جام که بر مقدم وکلان ترا ایشان اطلاق رفته هم از آن جهت
که سیف خود را بجیشید میرسانند مدت سه سال و شش ماه بر سریر
حکومت و فرمان دهی داد عشرت و کامرانی داده و چون
ساغر زندگانی او لبریز شد بعد از وی برادر وی [illegible]
بحکم وصیت و وراثت متقلد امر حکومت دیار سند گردید و در ایام
بهار دولت او گلزار امانی و آمال خلایق شگفته و نهال
امید و تمنای مردم بر جویبار مسرت و خورسندی سر کشیده
شکر بود ایام حکومتش چهارده سال بود بعد از وی [illegible]
[illegible] در طلب وراثت ملک پدر برخاسته مردم زیر دست
و زیر دست خود را بزد بجود کشیده لشکری انبوه گرد آورد
و از استماع این خبر سلطان فیروز شاه والی دهلی با لشکر گران
مکرر بولایت سند رفت و جام مذکور بقوت آب به محاربت شد
محاربه کرد آخر مرتبه سیوم از راه بحارکی در آمده و استغفار

برخاست و تربیت خود و امرا و ملوک را که بند کرده بودند پیش وی
می‌آوردند فی الحال بندهای ایشان را گشاده کرد و خلعت سلطانی
پوشانید و تعریف مجلس بیاراست وقتی در خاطر وی گذشت که نام خود
را در خطبه المجاهد فی سبیل الله خوانند این معنی را با علما گفت
تا همه علما اتفاق کردند که وی شایان این نام و لایق این لقبست زیرا که
وی با کفار چنگیز خانی جهاد نموده و قتال کرده است که کسی دیگر نکرده
روز دیگر گفت نخواهم که مرا این نام اطلاق کنند من اگرچه با کفار
جهاد کرده ام و اعدای دین را شکست داده ولیکن قصد من
شهرت بود و اظهار شجاعت جهاد آن باشد که از برای مجرد
اعلای کلمة الله کنند احمد چپ از امرای دولت او بود و از
دانایان و محرمان وی بارها در باب رعایت و سیاست
و اظهار قهر و جبروت گفتی که این همه حلم و تواضع منافی کار و بار
سلطنت است پادشاه را قدری جباری و قهاری باید تا رعب

راد عجبی در دل افتد سلطان جلال الدین گفتی کرای احمد میان

که تو میگوئی میدانم و تاریخ پادشاهان خوانده‌ام و دیگر کار مردم

نمی‌بید اینها کار کسی است که بروز آخرت ایمان نداشته

باشد اگر پادشاهی خون ناحق ریخته است و بر خلق خدا ستم کرده

و داد فرعونیت داده من پیش پادشاهی که انشستم برو هر که اینها

پادشاه شود و داد فرعونیت و تکبر و جباری و قهاری بدهد ای

احمد عمر من از هفتاد گذشته بهشتاد رسیده خدا بحکمت پیش

پادشاهی داد من میترسم که دو سه روز که بقیه عمر مانده است شود

و بجور و ظلم و ستم ورزم در دوزخ روم و بعذاب خدا گرفتار شوم

و ندیمان مجلس سلطان جلال الدین همه فضلا و علما و مردم خوش طبع

و سخن گو و سخن شناس بودند و با ایشان در مجلس شراب و نرد

و شطرنج یارانه مباسطت کردی و بی تکلفانه صحبت داشتی امیر خسرو

ندیم خاص مجلس وی بود و مصحف دار وی هر روز غزلهای نو تازه مجلس وی

وی را بگویید تا دادی که لطیف پدر وی بود بجا رسید

بروی مسلم داشت و جود بخشش نیز از دست نمی‌بود و این

وصفت در ذات وی نقصان داشت سیاست و سخاوت

و آن مرتبه پادشاهان را باید داشت و وی در سبعین و ستمایه

بجانب رنتهور لشکر کشید و نواحی و بارهندوان را با جهات

و مالوه خراب ساخت و بتخانهای ایشان را بشکست و چون

در گرفتن قلعه رنتهور فکر کرد و دید که آن جز بهلاک جمعی کثیر از

مسلمانان بدست نمی‌آید عنان عزیمت از گرفتن وی بر تافت

احمد چپ عرضه داشت که پادشاهان جهانگیران اگر عزم مهمی

کرده اند هیچ اندیشه و هلاک مردم و غیره ایشان را از مضای

آن مانع نیامده است خداوند عالم اگر مثل از آنکه حصار را

فتح کنند و باز گردد و مردم چه گویند گفت ای احمد ده هجو این

حصار در مقابله یکتا موی مسلمانی را روا ندارم آنچه از سبب

وقتی هست که موسه زکند باشد من کرده باموره اگر ابیج خشک را

بشکستم چون تمامی وقت من صرف کرده اند برم که برای ناموس

خود خونهای مسلمانان رنگین رداء دارم در سنه احدی

وتسعین [illegible] چنگیزخانی قصد سیستان کردند سلطان

جلال الدین بکوچ متواتر با جمعی مرجه پیشتر بسمت لشکر مغل

رفت و آثار فتح و ظفر لشکر اسلام بظهور آمد و در آخر اصحاب

انجامید و الغونیه چنگیزخانی با چند امیر هزاره و امیر صده مغل پیش

سلطان جلال الدین آمد و مسلمان شده و سلطان اورا

بدامادی خود برگزیده و جمعی کثیر از مغلان با [illegible] و زن و بچه ملی

آمدند و مسلمان شدند و با مسلمانان اینجا قرابتی کردند و

در آخر همین حال سلطان جلال الدین بهند رفت و ملک

الکلام ترتیب سندو را بگرفت و حوالی آن را نهب و تاراج کرد

با غنایم بسیار مراجعت کرد بسبب زوال ملک جلال الدین

تیبی بود که در عهدی نبود اگرچه وی آن را بقصد ملکگیری و

جهانبانی خود کرده لیکن در ضمن آن عزت دین و شریعت و

رونق علمائی صورت یافت و این سلطان [illegible]

جهانبان چنان بر کج رفتار و سختگیر و زشت خوی بود در طبیعت وی

چنان نشسته بود که جهانداری و جهانبانی دیگر است و دین داری

و دین پروری دیگر و اجرای امور سلطنت با نفاذ احکام شریعت کار

دشوار و کوشش بعض علما و قضات نه نهادی هرچه او را خود شرایع

در انتظام کار سلطنت رونمودی همان کردی و اگرچه مخالف شریعت

بودی نماز و روزه [illegible] با علما و فضلا و صلحا التفات داشتی

با وجود آن بخاصیت وقت زمانه آنچنان و چندان از مشایخ و فضلا

و علما و شعرا و اطبا و اهل تنجیم و سایر ارباب صناعات و طوایف

اهل فضل و هنر و ارباب کمال در عصر وی جمع آمده و ناشی شده بودند

که در هیچ عصری نبوده باشد و نخواهد آمد و هر یکی علم مشهوری و ملی از

اند [illegible] سبب تدبیر [illegible] کند و رای [illegible] ضوابط و احکام [illegible]

در سبب برنیت تدبیرها و رایها برانگیخت که چون دور [illegible]

تمشیت آن ممکن نباشد یکیک چیزی [illegible] می‌آمد که یک ذره [illegible]

بیامد [illegible] عالمیان بعد از محنت و شدت که دیده بود و که راحتی

و فراغتی روی نموده مضمون کریمه ان مع العسر یسرا بظهور آمد اگرچه مردم

سوداگر و اهل بازار سوز شکنجه و عذاب بودند و تفصیل [illegible] ضوابط

و روابط و نرخ اشیا و اجناس در تاریخ فیروز شاهی مذکور است

چون دولت و دین سلطان علاء الدین سیاست بار [illegible]

از ملازمت او ملول شد چیزی چند هم از وی پیدا شده که باعث

اختلال امور سلطنت و سبب زوال ملک و دولت وی شد غیبت [illegible]

و غضبی در دل افتاد که کارگزاران ملک و دانایان را از پیش خود دور

کرد و عنان مهم خواجه سرایان را بر روی کار آورد [illegible] پیش از ظهور آثار

رشد و عقل کیاست از جبهه تربیت [illegible] باط بدر آورد و ملک نایب را

چون روزی چند ازان ملک نایب [illegible] تخت و ملک [illegible]

پسر خرد سلطان علاء الدین که در سن [illegible] بود

بود اسم پادشاهی نهاده خود امور جهانداری و ملکداری

مشغول [illegible] خضر خان و شادی خان را که برادر حقیقی بودند از

جهان [illegible] سلطان علاء الدین بزرگ [illegible] بودند که [illegible]

باقی فرزندان از حرمهای سلطانی حبس کرد و امیر اخت بعد از

سی و پنج روز بعضی از بندگان علائی که بر قصر هزار ستون [illegible]

بودند ملک نایب را بقتل رسانیده مردم را از ننگ حکومت

وی خلاص کردند که این زندان پادشاهی سلطان علاء الدین

و یکسال بود و بعد از آن در شهور سنه سبع عشر و سبعمایه [illegible]

[illegible] پسر سلطان [illegible] بر تخت علائی نشسته

دران وقت در سن هفده هژده سالگی بود و شهاب الدین [illegible] از ملک

نایب بر تخت نشسته بود بقلعهٔ گوالیار فرستاد و از غلبهٔ شهوت و هوای

نفس

تا کرد و مملکتها بدست آورد دیگرا [illegible] دو [illegible] بیگ را [illegible]

آورد و دولتش بسبب خرابی ملک و زوال دولت خود [illegible] آن

شه که سند و پسر بی بود اند قوام [illegible] قطب الدین عاشق و واله

و دیوانه وی بود و فساد با وی مبتلا شده و او را پسر خوانده

قائم کرد و بر همه ملوک و امرا و اعیان دولت سرفراز و سپرد داده

هر چند که کاردانان و رای زنان و ناصحان نصیحت میکردند و ب

اجتناب از فسق و فساد عرض داشتند در جلوس ارتکاب

و فضایح آن بی سعادت اظهار میکردند فایده نداشت و نصیحت [illegible]

در او قبول نداشت و در صحبت و قبایح منکوس طاپوین میگفت که نام

ملک [illegible] ملوک و چشم و خدم فدای یکتا موی تو کنم و وی بدان

مغرور شده شبی هم در وقت صحبت و عیش و کامرانی آن کافر نعمت حرام

خوار بامداد و اعانت شیاطین دیگر از [illegible] برادران خویش

و قرابت وی بوده اند [illegible] قطب الدین را ذبح کردند و از بام

و … ل و خرابی که چند … خان برا

اسراف و اتلاف نموده بود و استرداد کرده …

باز گذاشت بعضی را در جایگیر و تکالیف … ما از حساب …

… سلطان تغلق … در صلاح امور جهانداری رعیت …

… جهانبانی و فراخی و آبادانی ملک و رعیت پروری و عدل

و انصاف و حرمت داشت قدمای رعیت …

و حق خدمت شناسی و رعایت طریقهٔ اعتدال و رسم میانه روی

در منع عطا و دفع و قهر و لطف و سایر صفات متضاد …

از افراط و تفریط و تمیز میان مستحق و نامستحق …

و امور مصالح اندیشی اصناف و خلایق و موافقت …

و صلحت … مسلمانی و اعتقاد و اوامر و نواهی الهی و عدم انهماک

در شهوات و لذات نفس و شجاعت و شهامت و دفع …

و قمع اعدای از بادشاه … نداشت روز جمعه

افغانان را آراسته بود و لشکر انبوه

الان و پاشان و جلا جان و صرفان کرد بشاد مراجعت

و افراط و تفریط و تبذیر و تخلیط موصوف بود لوازم عصبیت

چیز عجیب و بخط او میر شده و در شهور سنه احدی و عشرین ملک

چون زنبیل زمان را که آخر سلطان محمد شد الغ خان را ب کرد و چتر

داده و لشکرها آراسته بر ارنگل و زمین تلنگ نامزد کرد

چون الغ خان دران رفت و محاصره کرد و نزدیک بود که فتح شود ناگاه

چند کس و جمله دیگر از اشقیا و فتنه انگیزان اقرار کردند سلطان تغلق

از دنیا رحلت کرده باشتهار این خبر تفرقه عظیم بلشکر اسلام راه یافت

سلطان دهلی باز آمد و بعد از وصول خبر سلامت تغلق شاه عبید شاعر را

و موافقان او را پیش سلطان بسلی فرستاد و تغلق شاه ایشان را زنده

بر دار کشید و چند نفر دیگر را با زن و بچه زیر پای پیل انداخت

و بعد از ان سلطان محمد بار دیگر کرت دوم اورا بجانب

تا کثرت فتنهاء عظیم کرد و ان بار

... پچه شد ان با پیلان خزاین اسپ

و اموال بدست آورد فتح نامه بدهلی فرستاد و دو تغلق

آباد دهلی و سیری و قبها بیشتر شد و ... کردند و طبلهاء

شادیانه زد بعد بعضی ایام شکایتی از ظلم ضابطان ... [illegible]

بحضرت سلطان آوردند سلطان را عزیمت لکهنوتی مصمم گشت

سلطان محمد را از ملک طلب فرمود و در دهلی گذاشت و خود

با لشکر جانب لکهنوتی نهضت نمود ازانجا که هیبت و سطوت

و رعب وی از زمان ملکی تا وقت بادشاهی در ... [illegible] خلایق

نشسته بود بمجرد آنکه رایات نصرت وی سایه در ... [illegible]

انداخت سلطان ناصر الدین ضابط لکهنوتی بیدگی ... [illegible]

... آمد و جمع رایان آن دیار اطاعت و انقیاد نمو

در خط بندگی نهادند سلطان بادشاه ضابط سنار کانو

بعد از واقعه وی محمد لشکری چند روز بیمار شد هر چند اطبای
وقت علاج کردند سودی نداشت در شهر ربیع الاول ملک
آخرت رحلت نمودند مدت سلطنت او نوزده سال و چهار
پانزده روز بود بعد از وی
برجا بنشست حکومت و ایالت تکیه زد گویند که وی بجودت
فهم و همت بلند و دیگر کمالات از سلاطین بهمنیه امتیاز
داشت اما امر سلطنت وی بسبب اختلاف امرا و وزرای
انتظام نپذیرفت و سررشته سلطنت و ایالت و زمام حکو
و فرمان روایی در دست او نماند اگرچه در اوایل فی الجمله
استقلال و غلبه پیدا کرده بود آخر از جهت بی اتفاقی امرا
و پریشانی لشکر فتور عظیم بکارخانه سلطنت او راه یافت
و سبب آن بود که چون امر حکومت و استقامت گرفتار
و وزارت را بملک قوام الملک ترک و ملک نظام الملک